Economic Strategy Center for Strategic Research
https://econrahbord.csr.ir E-ISSN: 2588-6568
Vol. 15, No. 3, Issue. 58, Autumn 2026 Received: 2026/02/06 Revised: 2026/07/19 Accepted: 2026/08/05
Research paper

Theoretical Analysis of Article 44 Policies through an Examination of the Catallaxy Approach and Economic Liberalism Theory regarding the Role of the government in the Economy

Ali Salehi
PhD Student Department of Management, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran.
Ali.salehi2211@iau.ir 0009-0006-2632-032X
Mehraban Hadi Peykani
Associate Professor Department of Management, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran (Corresponding author).
peykani@iau.ac.ir 0000-0001-6092-3024
Hosein Sharifi Renani
Associate Professor Department of economic, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran.
sharifi55r@iau.ac.ir 0000-0002-5072-3616

Abstract
Abstract: Across different theoretical perspectives, conceptions of governance, the scope of its authority, definitions of the public interest, and the objectives of governance vary considerably. Accordingly, this study employs an analytical and comparative approach to first examine the concept of public administration and its principal components. It then explores Hayek's concept of catallaxy and the theory of economic liberalism, comparing these perspectives with the General Policies for the Implementation of Article 44 of the Constitution of the Islamic Republic of Iran in order to analyze the dimensions of the role of governance. The study seeks to demonstrate how differing interpretations of exchange mechanisms give rise to distinct models of public administration. The findings indicate that the General Policies for the Implementation of Article 44 of the Constitution of the Islamic Republic of Iran simultaneously expand the permissible scope of economic activities for the private and cooperative sectors while restricting the economic functions of governance. More important than the redistribution of economic roles among these sectors is the transformation in the nature and function of each sector, which exhibits both similarities to and differences from the catallactic approach and economic liberalism. Within the framework of governance theory, the General Policies for the Implementation of Article 44 of the Constitution of the Islamic Republic of Iran may be conceptualized as an effort to facilitate a transition from entrepreneurial governance to justice-oriented regulatory governance. Although this model differs fundamentally from the aforementioned approaches in three key respects, it also incorporates certain constructive elements of their underlying principles. Furthermore, because of the moderated characteristics attributed to the free market within the concept of catallaxy, some scholars regard Hayek's perspective as a bridge between classical liberalism and neoliberalism, or as a form of moderated free-market theory, arguing that catallaxy more accurately reflects the essential nature of a market economy. Nevertheless, the evolutionary transformation of a proprietary market into a catallactic order ultimately results in minimal governance, in which inequalities, monopolistic tendencies, and various forms of conflict may threaten the very freedoms that liberalism seeks to preserve..

Keywords: Article 44 policies, catalaxy, liberalism, neoliberalism, government.
JEL Classification: JEL: P16, L32, H11

E-ISSN: 2588-6568 / Center for Strategic Research / Quarterly of Economic Strategy
doi 10.22034/es.2026.570311.1924

CC BY

Citation: Salehi, A., Hadi Peykani, M. & Sharifi Renani, H. (2026). Theoretical Analysis of Article 44 Policies through an Examination of the Catallaxy Approach and Economic Liberalism Theory regarding the Role of the government in the Economy. Economic Strategy, 15(3), 123–162.
https://doi.org/10.22034/es.2026.570311.1924

راهبرد اقتصادی

سال پانزدهم، شماره سوم (پیاپی ۵۸)، پاییز ۱۴۰۵، ۱۲۳-۱۶۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۷ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۴/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۵

مقاله پژوهشی

تحلیل نظری سیاست‌های اصل ۴۴ با واکاوی رویکرد کاتالاکسی و نظریه لیبرالیسم اقتصادی نسبت به نقش دولت در اقتصاد

علی صالحی

دانشجوی دکتری گروه مدیریت، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

Ali.salehi2211@iau.ir 0009-0006-2632-032X

مهربان هادی پیکانی

دانشیار گروه مدیریت، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول).

peykani@iau.ac.ir 0000-0001-6092-3024

حسین شریفی رنانی

دانشیار گروه اقتصاد، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

sharifi55r@iau.ac.ir 0000-0002-5072-3616

چکیده

در نظریات مختلف نوع نگاه به دولت، محدوده اختیارات، تعاریف از نفع عامه و اهداف دولت‌ها متفاوت است، بر همین اساس در این پژوهش تلاش شده است با مرور و قیاس مفاهیم به روش تحلیلی، ابتدا به مفهوم مدیریت دولتی و مؤلفه‌های اصلی آن پرداخته و با واکاوی رویکرد کاتالاکسی و نظریه لیبرالیسم اقتصادی، ضمن تطبیق با سیاست‌های اصل ۴۴، به بررسی ابعاد نقش دولت بپردازد. این پژوهش به دنبال آن است تا نشان دهد چگونه برداشت‌های متفاوت از سازوکارهای مبادله، به الگوهای متفاوتی از مدیریت دولتی منجر می‌شود. بر اساس بخشی از آنچه حاصل شده است، در سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴، از یک سو حوزه مجاز فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی و تعاونی گسترش می‌یابد و از سوی دیگر حوزه فعالیت‌های اقتصادی دولت محدود شده است اما مهم‌تر از جابه‌جایی سهم بخش‌ها، تحول در ماهیت عملکرد و نقش بخش‌هاست که در قیاس با رویکرد کاتالاکسی و لیبرالیسم اقتصادی تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دارد. سیاست‌های کلی اصل ۴۴ را می‌توان در چارچوب نظریه دولت به‌عنوان تلاشی برای گذار از دولت تصدی‌گر به دولت تنظیم‌گرِ عدالت‌محور صورت‌بندی کرد که در سه سطح با رویکردهای ذکر شده تفاوت بنیادین دارد اما در برخی موارد از نقاط مثبت دیدگاه‌های مذکور بهره جسته است. همچنین به دلیل ویژگی‌های تعدیل شده بازار آزاد در کاتالاکسی، برخی دیدگاه‌های هایک در این موضوع را نوعی اتصال بین لیبرالیسم و نئولیبرالیسم و یا یک بازار آزاد تعدیل شده معرفی می‌کنند و معتقدند کاتالاکسی، جوهر اقتصاد بازار را بسیار بهتر منعکس می‌کند. این در حالی است که تبدیل تکاملی بازار مالکانه به کاتالاکسی آن را به یک حالت حداقلی تبدیل می‌کند و نابرابری‌ها، انحصارات و درگیری‌های مختلف ممکن است آزادی‌های مدنظر لیبرالیسم را تهدید کند.

کلیدواژه‌ها: سیاست‌های کلی اصل ۴۴، کاتالاکسی، لیبرالیسم، نئولیبرالیسم، دولت.

طبقه‌بندی JEL: P16, L32, H1

شاپای الکترونیک: ۲۵۸۸-۶۵۶۸ / پژوهشکده تحقیقات راهبردی / فصلنامه علمی پژوهشی راهبرد اقتصادی

doi 10.22034/es.2026.570311.1924

مسئولیت مقاله از نظر محتوای علمی و نظرهای مطرح‌شده در متن آن، به عهده نویسندگان و یا نویسنده مسئول مقاله است و مورد تأیید / عدم تأیید صاحب امتیاز نشریه راهبرد اقتصادی نیست.

صالحی، علی، هادی پیکانی، مهربان و شریفی رنانی، حسین. (۱۴۰۵). تحلیل نظری سیاست‌های اصل ۴۴ با واکاوی رویکرد کاتالاکسی و نظریه لیبرالیسم اقتصادی نسبت به نقش دولت در اقتصاد. فصلنامه علمی پژوهشی راهبرد اقتصادی، ۱۵(۳)، ۱۲۳-۱۶۲. https://doi.org/10.22034/es.2026.570311.1924

مقدمه

مسئله‌ی «نقش دولت در جامعه» یکی از قدیمی‌ترین و در عین حال مناقشه‌برانگیزترین مباحث در قلمرو اندیشه‌های سیاسی، حقوقی و اقتصادی است. در این میان، یکی از مفاهیم محوری که در تبیین جایگاه و کارکرد دولت، به‌ویژه در حوزه مدیریت دولتی، نقش بنیادین ایفا می‌کند، مفهوم «نفع عمومی» است. نفع عمومی، به‌عنوان غایتی فراشخصی همواره دغدغه اصلی مشروعیت‌بخشی به اعمال حاکمیت و تنظیم حدود مداخله دولت در زندگی اجتماعی و اقتصادی افراد بوده است. این مفهوم، گرچه سابقه‌ای دیرینه در سنت‌های سیاسی و فلسفی دارد، اما در دوران مدرن به‌ویژه در قالب نظریه‌های مدیریت دولتی و نظام‌های حقوق عمومی، به یکی از اصلی‌ترین معیارهای ارزیابی ساختار قدرت و حدود مسئولیت دولت بدل شده است. مفهوم نفع عمومی در ادبیات کلاسیک مدیریت دولتی، غالباً در چارچوب رویکردهای سنتی و نوین مدیریت بخش عمومی تبیین شده است. در این دیدگاه‌ها، دولت به‌عنوان بازیگری متمرکز و مشروع، مسئول تنظیم روابط اجتماعی، ایجاد عدالت اجتماعی، پاسخ‌گویی به نیازهای عمومی و حفاظت از منافع همگانی تلقی می‌شود. نظریه‌های مختلفی همچون مدیریت دولتی سنتی، مدیریت دولتی نوین و خدمات عمومی نوین هر یک تلاش کرده‌اند تا کارآمدترین الگو برای تحقق نفع عمومی را معرفی و تبیین کنند. در این میان، ارزش‌هایی چون کارایی، پاسخ‌گویی، مشارکت شهروندی و اخلاق عمومی، در کانون توجه قرار گرفته‌اند و همواره چالش‌هایی در نسبت میان دولت، جامعه مدنی و بازار پدید آمده است (دنهارت و دنهارت، ۲۰۰۷).

با این حال، در بطن تحولات نظری قرن بیستم، برخی مکاتب اقتصادی، خصوصاً مکتب اتریشی، برداشت متفاوتی از مفهوم نفع عمومی و نحوه تحقق آن ارائه داده‌اند. در رأس این رویکرد متفاوت، اندیشه‌های فردریش آگوست فون هایک، اقتصاددان و فیلسوف برجسته اتریشی قرار دارد که با معرفی مفهوم «کاتالاکسی[1]» تلاش کرد چارچوبی جدید برای فهم پویایی‌های اقتصادی و اجتماعی مستقل از دخالت دولت ارائه دهد. از منظر هایک، بازار نه یک نهاد مصنوع و طراحی شده توسط دولت، بلکه نظمی خودانگیخته است که از طریق تعامل آزاد و غیرمتمرکز میان کنشگران شکل می‌گیرد. او بر این باور است که هرگونه مداخله دولتی در سازوکار طبیعی بازار،

[1] Catallaxy

به‌ویژه در قالب برنامه‌ریزی متمرکز یا تصـــدی‌گری دولت، نه‌تنها ناکارآمد، بلکه تهدیدی برای آزادی‌های فردی و در نهایت برای تمدن بشـــری اســـت. در نظریه کاتالاکسی، برخلاف تحلیل‌های رایج در سنت لیبرالیسم کلاسیک، نفع عمومی نه به‌عنوان یک هدف مستقل و قابل تعریف توسط دولت، بلکه به‌مثابه محصول جانبی تعاملات آزاد فردی و تعادل‌های خودجوش بازار درک می‌شـود. در این نگاه، مدیریت دولت نه ناظر بر هدایت و ســـاماندهی نتایج بازار، بلکه صـــرفاً حافظ قواعد بازی و تضـمین‌کننده نظم حقوقی اسـت که افراد بتوانند آزادانه در آن فعالیت کنند. بر این اساس، مدیریت دولتی در رویکرد کاتالاکسی از بسیاری از وظایف مرسوم خود کنار گذاشـته شـده و به حداقل ممکن تقلیل می‌یابد. دولت، دیگر کارگزار نفع عمومی به معنای کلاسـیک آن نیسـت، بلکه نهادی اسـت که باید از هرگونه سـیاسـت‌گذاری هدف‌دار در عرصه‌های مبادله‌ای اجتناب کند (هایک، ۱۹۷۶).

در مقابل، در نظریات لیبرالیسم اقتصادی ـــ با وجود تأکید بر اصالت فرد و بازار آزاد، نوعی مشروعیت حداقلی برای نقش دولت در تنظیم برخی حوزه‌ها مانند حقوق مالکیت، تضـمین قراردادها و حتی حمایت از افراد آسـیب‌پذیر پذیرفته شـده اسـت. به‌ویژه در جریان‌های نئولیبرال، دولت نقش نهادی را ایفا می‌کند که با تدوین ســـیاســـت‌های عمومی هوشـــمندانه، زیرســـاخت‌های تحقق رقابت ســـالم و رفع ناکارآمدی‌های بازار را فراهم می‌سازد. بنابراین، اگرچه لیبرالیسم اقتصادی در کلیت خود بر آزادی‌های فردی و نقش بازار تأکید دارد، اما در عمل، دخالت‌های محدودی را برای دولت در جهت دستیابی به نفع عمومی به رسمیت می‌شناسد. همین تفاوت دیدگاه، نقطه تمایز رویکرد کاتالاکســـی با نظریه‌های اقتصـــادی لیبرال محســـوب می‌شود.

هایک به دول رفاهی سوسیالیسم و اقتصاد برنامه‌ریزی شده و دخالت دولت در اقتصـــاد حمله می‌کند و برنامه‌ریزی برای نظام‌های خودجوش به شـــیوه برنامه‌ریزی برای نظام‌های مصـــنوعی را به زیان آزادی فردی می‌داند. در نظام بازار هایک به موجب نظم خودجوش برنامه درونی خودگردان و خودســـامان وجود دارد. وی دانش عملی پراکنده در این نظام را موجب تعادل در زندگی اقتصادی می‌داند. به نظر هایک سیاست‌های سوسیالیست سایه‌ای از فرایندهای بازار است که به علت دخالت‌های سیاسی دولت این بازار مخدوش شده است (باتلر، ۱۹۸۳).

از ســـوی دیگر، تحلیل تفاوت این دو رویکرد صـــرفاً به قلمرو مفهومی محدود نمی‌ماند، بلکه پیامدهای عمیقی برای نظریه‌پردازی در حوزه مدیریت دولتی به همراه

دارد. درحالی‌که در رویکردهای سنتی و نهادگرا، دولت به‌مثابه کارگزار خدمت‌رسان، پاسخ‌گو، اخلاق‌مدار و حافظ منافع همگانی تصویر می شود، در اندیشه‌های هایک و نظریه کاتالاکسی، دولت بیشتر نقش یک «داور بیرونی» را ایفا می‌کند که صرفاً باید شرایط رقابت و مبادله آزاد را تسهیل کند. به همین دلیل، مفهوم «پاسخ‌گویی» یا «مشارکت شهروندی» در قالب مدیریت دولتی نیز در چارچوب این رویکرد دچار تغییرات اساسی می‌شود. این در حالی است که برای بررسی سیاست‌های کلی نظام و سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در حوزه نقش و تأثیر دولت، این‌طور می‌توان گفت که در نظریه دولت، مسئله «نقش و اندازه دولت در اقتصاد» نه به‌مثابه یک انتخاب سیاستی، بلکه به عنوان مسئله‌ای ساختاری در نسبت میان قدرت سیاسی، نظم اقتصادی و بازتولید اجتماعی فهم می‌شود. دولت در این چارچوب، صرفاً یک بازیگر اقتصادی یا نهاد اداری نیست، بلکه سازوکاری نهادی برای تثبیت نظم اجتماعی، تنظیم تعارضات طبقاتی و تضمین شرایط انباشت اقتصادی محسوب می‌شود. از این منظر، اختلاف مکاتب اقتصادی درباره دولت، بازتابی از اختلاف در تلقی آن‌ها از نظم اجتماعی، عدالت و منطق بازار است. بازار آزاد کلاسیک، نئولیبرالیسم و کاتالاکسی را می‌توان سه الگو دارای تفاوت از «دولت در سرمایه‌داری» دانست که هر یک، نوع خاصی از رابطه میان دولت، بازار و جامعه را مفروض می‌گیرند.

در مقابل اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بیان می‌دارد که نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه‌ریزی منظم و صحیح استوار است. بر این اساس در متن این قانون تصریح شده است که بخش دولتی شامل حوزه‌های مهم و بزرگ و استراتژیک است که به‌صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. بخش تعاونی شامل شرکت‌ها و مؤسسات تعاونی تولید و توزیع است که بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می‌شود و بخش خصوصی نیز شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می‌شود که مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی است. در انتهای این اصل هم تأکید شده است که تفصیل ضوابط و قلمرو و شرایط هر سه بخش را قانون معین می‌کند (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران). بر اساس بند یک اصل ۱۱۰ قانون اساسی که تعیین سیاست‌های کلی نظام را در حیطه اختیارات و وظایف رهبری قرار داده است، در خردادماه سال ۱۳۸۴ سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی از سوی رهبر شهید انقلاب اسلامی به سران قوای سه‌گانه و رئیس مجمع تشخیص

مصلحت نظام ابلاغ شد. در مقدمه ابلاغ این سیاست‌های کلی سه نکته ضررت تصویب قوانین جدید و بعضاً تغییراتی در قوانین موجود خطاب به دولت و مجلس شورای اسلامی، ضرورت نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام بر حسن اجرای این سیاست‌ها طبق زمان‌بندی و موکول شدن ابلاغ «سیاست‌های کلی توسعه بخش‌های غیردولتی از طریق واگذاری فعالیت‌ها و بنگاه‌های دولتی» به دریافت گزارش‌ها و مستندات و نظریات مشورتی تفصیلی مجمع تشخیص مصلحت نظام اشاره شده است. بر این اساس سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با توجه به ذیل اصل ۴۴ قانون اساسی و مفاد اصل ۴۳ و به منظور تحقق ۸ هدف موصوف با تکیه بر رشد اقتصاد ملی، توسعه عدالت اجتماعی، ارتقای کارایی، کاهش اندازه دولت و ارتقای کیفیت زندگی خانوار در ۴ بخش توسط رهبر شهید انقلاب اسلامی تصریح شده است. بخش‌های اصلی این سیاست‌ها مربوط می‌شود به سیاست‌های کلی توسعه بخش‌های غیردولتی و جلوگیری از بزرگ شدن بخش دولتی با تعیین هدف برای هریک از حوزه‌های این بخش به صورت مجزا، سیاست‌های کلی بخش تعاونی، سیاست‌های کلی واگذاری اعم از الزامات واگذاری و مصارف درآمدهای حاصل از واگذاری و سیاست‌های کلی اعمال حاکمیت و پرهیز از انحصار.

بر این مبنا، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌کوشد بدون بازگشت به الگوی دولت متمرکز و مالک و در عین حال بدون تقلیل نقش دولت به نهادی حداقلی، بازتعریفی کارکردی از نقش دولت در چارچوب اقتصاد بازار ارائه کند. مطابق اصول ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی ایران، دولت از یک سو مکلف به جلوگیری از شکل‌گیری و تداوم رویه‌های ضدرقابتی در اقتصاد است و از سوی دیگر، بر اساس اصل ۴۴، نقشی محوری در فرآیند تولید اقتصادی ایفا می‌کند. در نتیجه، دست‌کم با استناد به صدر اصل ۴۴، رویکرد غالب در تنظیم اقتصاد، به‌ویژه در حوزه صنایع بزرگ، بر مالکیت عمومی استوار شده و تحولات و شرایط موجود نیز به تثبیت و غلبه این دیدگاه انجامیده است (حسینی و شفیعی، ۱۳۸۶).

یکی از مسائل این پژوهش آن است که بخشی از ابعاد سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی را نه به عنوان سیاست خصوصی‌سازی، بلکه به‌مثابه بازتعریفی برای تحول در الگوی اقتصادی دولت در ایران در قیاس با نگاه‌های لیبرالیسم اقتصادی به نقش و اندازه دولت تحلیل کند؛ پروژه‌ای که در تقاطع نقد دولت بنگاه‌دار، نقد بازار رهاشده و نقد نظم خودجوش بی‌غایت قرار دارد. توجه به این تفاوت نقش و سهم دولت‌ها در دیدگاه‌های اقتصادی به پژوهشگران کمک خواهد

کرد تا با نگاه جامع‌تر و تخصصی‌تر ابعاد نقش‌آفرینی دولت‌ها در مکاتب مختلف را احصا و بر اساس نقاط ضعف دیدگاه‌ها و تجارب زیسته‌شده در تلاش برای رسیدن به تحلیل‌های جامع و کاربردی باشند. بدون شک احصای نتایج قیاس‌های عملی و نظری در رابطه با جایگاه مدیریت دولت در نظریات اقتصادی کمک خواهد کرد تا در جهان پیچیده امروز پژوهشگران مدیریت دولتی نسخه‌هایی را تجویز کنند تا دولت‌ها با پرهیز از افراط و تفریط بر اساس کارایی و اثربخشی دامنه حضور و تأثیر خود در اقتصاد را تعیین کنند. موضوعی که سابقه‌ای دیرینه دارد و شاید بیش از چند قرن است که محل نزاع فکری و اختلافات نظری بوده است.

روش تحلیل و پژوهش

بر این اساس در پژوهش حاضر تلاش می شود تا با استفاده از مرور مفاهیم و قیاس مبانی نظری از روش تحلیلی استفاده شود. مقالات تحلیلی و مروری شامل خلاصه‌ای از تحقیقات و پژوهش‌های انجام شده پیرامون یک موضوع خاص می شوند و جایگاه فعلی موضوع و آینده آن را به تصویر می‌کشند. در این نوع مقالات به تجزیه و تحلیل موضوع، تفاوت‌ها و شباهت‌ها اشاره می‌شود که گاهی عدم تبیین و نپرداختن به آن‌ها سد راه توسعه مفهوم و بحث قرار گرفته‌اند. بر این اساس سعی شده است در ابتدای پژوهش، نخست مفهوم مدیریت دولتی تبیین و مؤلفه‌های اصلی آن در رویکردهای مدیریت دولتی استخراج شود. پس از آن بر اساس پژوهش‌های موجود در رابطه با رویکرد کاتالاکسی تلاش شده تا ابتدا نظریه کاتالاکسی و ابعاد و عناصر اصلی آن معرفی شود و پس از آن برای رسیدن به پاسخ موضوع اصلی پژوهش، مفهوم و زوایای نگاه به مقوله دولت در کاتالاکسی با بررسی عناصر اصلی نظریه تشریح شده است. در قدم بعدی با مروری بر پژوهش‌های صورت گرفته درباره ارتباط نگاه کاتالاکسی به مقوله دولت با نظریات اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک، شباهت‌ها و تفاوت‌های دولت کاتالاکسی با نظام‌های اقتصادی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم مورد ارزیابی قرار گرفته و منجر به یک خروجی تحلیلی از میزان انطباق و یا عدم انطباق نظریات فون هایک با شاخصه‌های اصلی این دو مکتب اقتصادی شده است. در ادامه نیز تلاش شده است با مرور محورهای اصلی سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مقایسه آن با مفهوم حاصل از واکاوی کاتالاکسی و نظریات لیبرالیسم اقتصادی به تحلیل جامعی از نقش دولت در سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴ دست یافته و در پایان نیز خط اصلی تحلیل نظرات به جمع‌بندی

موضوعات در رابطه با مسئله اصلی پژوهش یعنی «تحلیل نظری سیاست‌های اصل ۴۴ با واکاوی رویکرد کاتالاکسی و نظریه لیبرالیسم اقتصادی نسبت به نقش دولت در اقتصاد» بیان شده است.

پیشینه پژوهش

عادل پیغامی و دیگران (۱۴۰۲) در رابطه با نقش دولت و سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی معتقدند، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی با هدف افزایش نقش مردم در اقتصاد از طریق گسترش مالکیت غیردولتی، کاهش تصدی‌گری دولت و تغییر نقش آن به سیاست‌گذاری و نظارت طراحی شده‌اند. با این حال، ارزیابی مقاله نشان می‌دهد که این سیاست‌ها در عمل عمدتاً بر خصوصی‌سازی و واگذاری بنگاه‌های دولتی متمرکز بوده و به ابعاد کلان‌تر مردمی‌سازی اقتصاد مانند بهره‌مندی عموم از منابع طبیعی، مدیریت مشارکتی و سهم‌بری کارکنان توجه کافی ندا شته‌اند. همچنین تأکید می‌کنند که دولت در چارچوب اجرای سیاستهای کلی اصل ۴۴ باید به جای مالکیت و مدیریت مستقیم، به‌عنوان ناظر و تسهیل‌گر عمل کند و زمینه را برای فعالیت بخش خصوصی و تعاونی‌ها فراهم آورد اما برای دستیابی به اقتصاد مردمی، لازم است سیاست‌ها در سه محور مالکیت، مدیریت و سهم‌بری در دو سطح کلان و بنگاه بازطراحی شوند و تضمین‌هایی برای تأمین حداقل‌های زندگی، توزیع عادلانه منافع منابع طبیعی و مشارکت واقعی کارکنان در منافع بنگاه‌ها پیش‌بینی گردد. در غیر این صورت، اجرای صرف سیاستهای فعلی بدون توجه به این ابعاد، نمی‌تواند به مردمی‌سازی کامل اقتصاد بینجامد.

بیژن عباسی و اکبر براری (۱۴۰۲) نیز در پژوهشی بیان داشته‌اند که فرآیند واگذاری بنگاه‌های دولتی موضوع اصل ۴۴ قانون اساسی، نیازمند نظارتی جامع و سه‌مرحله‌ای (پیش از واگذاری، حین واگذاری و پس از واگذاری) است تا اهداف خصوصی‌سازی مانند افزایش کارایی، رقابت‌پذیری و کاهش بار مالی دولت محقق شود. با این حال، نهادهای ناظر متعدد و موازی (کیفیت پایین نظارت) و سهل‌انگاری در اجرا، از موانع اصلی موفقیت این فرآیند هستند. دولت در این چارچوب باید نقش خود را از مالکیت و مدیریت مستقیم به سیاست‌گذاری، هدایت و نظارت کارآمد تغییر دهد و با ایجاد نهاد ناظر واحد و ضمانت اجراهای مؤثر، از فساد، انحصار خصوصی و بی‌عدالتی در واگذاری‌ها جلوگیری کند. نظارت پس از واگذاری نیز برای تضمین تحقق اهدافی مانند حفظ اشتغال، بهبود بهره‌وری و جلوگیری از انحصار،

حیاتی اســـت. مقاله تأکید دارد که صـــرف واگذاری بنگاه‌ها بدون نظارت دقیق بر تعهدات خریداران (مانند حفظ سطح اشتغال، سرمایه‌گذاری و ارتقای فناوری) نه‌تنها به توسـعه اقتصـادی نمی‌انجامد، بلکه ممکن اسـت به انحصـار خصـوصـی و افزایش نابرابری منجر شود. بنابراین، کارآمدی نظارت دولتی در همه مراحل، شرط اساسی تحقق اقتصـاد مردمی و عدالت اقتصـادی در چارچوب سـیاسـت‌های کلی اصـل ۴۴ است.

وحید شـــقاقی شـــهری و دیگران (۱۴۰۱) در پژوهشـــی که به ارزیابی راهبردی اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی پس از ۱۶ سال می‌پردازد، بیان داشـــته‌اند که دولت در این ســـیاســـت‌ها موظف به توســـعه بخش‌های غیردولتی، کوچک‌سازی اندازه خود، افزایش سهم تعاون به ۲۵ درصد، واگذاری بنگاه‌های دولتی و تقویت رقابت‌پذیری اقتصاد ملی بوده است اما یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که در عمل، نه‌تنها شاخص‌هایی مانند رشد تشکیل سرمایه ثابت، سهم سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و اندازه دولت بهبود نیافته، بلکه نسبت بودجه شرکت‌های دولتی به تولید ناخالص داخلی همچنان بالاست و سهم بخش تعاون نیز نه‌تنها به هدف ۲۵ درصد نرسیده، بلکه کمتر از ۶ درصد باقی مانده است. مقاله تأکید دارد که دولت نتوانسته نقش خود را از تصـدی‌گری به سـیاسـت‌گذاری و نظارت تغییر دهد و آمارهای کلان مانند رتبه‌های نزولی ایران در شـاخص‌های رقابت‌پذیری، کسـب‌وکار، ادراک فسـاد و آزادی اقتصادی طی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰، گویای عدم تحقق اهداف سیاست‌های کلی اصـل ۴۴ اسـت. برای موفقیت، مقاله پیشـنهاد می‌کند که دولت باید با اصـلاح ســـاختار بنگاه‌ها پیش از واگذاری، ایجاد نهاد ناظر واحد و توانمندســـازی واقعی بخش‌های خصـوصـی و تعاونی، زمینه را برای رقابت‌پذیری و مردمی‌سـازی اقتصـاد فراهم کند و از تمرکز بر واگذاری صرف (بدون توجه به کارایی و عدالت) پرهیز نماید.

حامد کرمی و محمود شهرکی (۱۳۹۷) در مطالعه‌ای دلایل توجیه‌کننده مداخله یا عدم مداخله دولت در فعالیت‌های اقتصـــادی، بنیان‌های نظری این مداخلات و همچنین سـیاسـت‌های کلی اصـل ۴۴ قانون اسـاسـی در ارتباط با جایگاه دولت در اقتصـاد را مورد بررسـی قرار داده‌اند. در این پژوهش تصـریح می‌شـود که در میان ســـیاســـت‌گذاری‌های اقتصـــادی پس از پیروزی انقلاب اســـلامی، تدوین و ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی را می‌توان یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین اقدامات دانسـت. نتایج این تحقیق نشـان می‌دهد که طبقه‌بندی نظام‌های اقتصـادی تحت عناوینی چون سرمایه‌داری، سوسیالیستی، مختلط یا سایر الگوها، بیش از هر

عامل دیگری به نحوه تعریف قلمرو مالکیت و مدیریت در بخش‌های خصوصی و دولتی و در نتیجه، به تعیین نقش، اختیارات و مسئولیت‌های نهادهای بازار و دولت وابسته است؛ موضوعی که در زمره اساسی‌ترین محورهای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی قرار دارد. مسئله جایگاه دولت و حدود ایفای نقش آن در اقتصاد، از بدو شکل‌گیری علم اقتصاد همواره یکی از دغدغه‌های اصلی اقتصاددانان و متفکران مکاتب مختلف بوده و تعیین مرزهای مداخله دولت در فعالیت‌های اقتصادی، از بنیادی‌ترین چالش‌های نظری در اندیشه اقتصادی مدرن به شمار می‌آید. در وضعیت کنونی نیز، حضور و مداخله دولت‌ها در اقتصاد با هدف دستیابی به توسعه و پیشرفت عادلانه، امری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود و تجربه‌های تاریخی به‌روشنی نشان داده‌اند که عملکرد دولت‌ها هم‌زمان واجد کارکردهای مثبت و محدودیت‌هایی، به‌ویژه در فرآیند توسعه اقتصادی، بوده است.

سید شمس‌الدین حسینی و افسانه شفیعی (۱۳۸۶) با توجه به تصویر سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی به مطالعه تجربه ایران در زمینه تحول نقش دولت و بازار در اقتصاد پرداخته‌اند. ایشان بیان داشتند نقش دولت در اقتصاد ایران دستخوش تحولات تاریخی مهمی بوده است که در نهایت، از برنامه چهارم توسعه به بعد و به‌ویژه با ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴، رویکرد «احیای دولت» جایگزین شد که در آن نقش دولت از «مدیریت مستقیم» به نظارت، هدایت و تنظیم‌گری تغییر یافت و بخش خصوصی محور فعالیت‌های اقتصادی شناخته شد، اما این امر مستلزم وجود چارچوب‌های تنظیمی (مانند قانون رقابت) برای پیش‌گیری از انحصارات جدید است. نویسندگان معتقدند که لیبرالیسم افراطی که مخالف هرگونه مداخله دولت است، در عمل با شکست مواجه شده است. دولت‌ها حتی در بازارهای آزاد نیز ناگزیر از ایفای نقش تنظیمی هستند تا شکست‌های بازار را جبران کنند. سیاست‌های کلی اصل ۴۴ نیز با تأکید بر توسعهٔ بخش خصوصی و واگذاری ۸۰٪ از سهام بنگاه‌های دولتی، لیبرالیسم را به‌عنوان محوریت بازار می‌پذیرد، اما نه از نوع «دولت حداقل» صرف؛ بلکه با رویکرد نهادگرایانه و همکاری دولت-بازار که در آن دولت با ابزارهای تنظیمی (مانند قانون رقابت) به‌عنوان مکمل بازار عمل می‌کند تا کارایی و رفاه اجتماعی تأمین شود. به عبارتی، اصل ۴۴ از یک سو به‌سوی آزادسازی اقتصادی حرکت می‌کند و از سوی دیگر با تقویت نقش نظارتی و تنظیمی دولت، از لیبرالیسم رادیکال فاصله گرفته و به الگوی «اقتصاد اجتماعی بازار» نزدیک‌تر است.

محسن رنانی و ایمان باستانی‌فر (۱۳۸۶) در مطالعه‌ای پیامدهای اجتماعی

سیاست‌های عمومی با اتکا به مفهوم کاتالاکسی مورد مقایسه و ارزیابی قرار داده‌اند. این مقاله با تبیین مفهوم عدالت و ارائه گونه‌شناسی‌های مختلف آن از منظر اقتصاد، استدلال می‌کند که دستیابی به عدالت در معنای جامع آن، مستلزم تحقق سطحی از کارایی اقتصادی است. در ادامه، با تشریح مفهوم کاتالاکسی و تبیین عناصر، ساختار و سازوکارهای حاکم بر آن، نشان داده می‌شود که مداخله در فرآیندهای کاتالاکسیتی دامنه انتخاب‌های در دسترس کنشگران اقتصادی را محدود می‌سازد و در نتیجه، ظرفیت دستیابی به کارایی اقتصادی کاهش می‌یابد.

اسلمیر چک[1] (۲۰۲۰) اعتقاد دارد که معنی و مفاهیم مرتبط با کلمه کاتالاکسی دقیقاً منعکس‌کننده وضعیت ایجاد یک نظم اجتماعی-اقتصادی جدید است. این اصطلاح به عنوان مفهومی است که منطق مکانیسم مبادله را که پایه و اساس اقتصاد بازار مدرن است، توصیف می‌کند. به عقیده هایک، کاتالاکسی، جوهر اقتصاد بازار را بسیار بهتر منعکس می‌کند، زیرا نشان‌دهنده شبکه‌ای از نهادها و روابط بین افراد است که اعمالشان نظم اجتماعی ایجاد می‌کند که باعث تحقق اهداف فردی می‌شود. ماهیت اصطلاح کاتالاکسی این است که بر فرآیند مبادله تأکید دارد، نه بر نتایج آن. این در مورد شناخت و درک فرآیند هماهنگی اقدامات افراد و چگونگی تحقق اهداف افراد مختلف است.

تئودرز پاپایوانوف[2] (۲۰۱۲) به عنوان مدرس ارشد نوآوری و سیاست توسعه، دانشگاه میلتون کینز انگلستان بیان می‌دارد:. هایک، بازار اخلاقی را به‌مثابه نظم خودانگیخته یا کاتالاکسی تبیین می‌کند؛ نظمی که با برخی مفاهیم رایج از خیر اجتماعی و همکاری‌های سیاسی بنیادین ناسازگاری اساسی دارد. دیدگاه او درباره کاتالاکسی، ریشه در درکی محدود از دانش بشری دارد و بر پیش‌فرض‌های عینیِ مبادله آزاد استوار است. از همین رو، کاتالاکسی نمی‌تواند بازار خودانگیخته را به‌عنوان قلمرویی برای آزادی و صلح به‌درستی توجیه کند. با این حال، هایک قلمرو کاتالاکسی را به کل جامعه تعمیم می‌دهد. این توسعه‌یافتگی از طریق تبدیل تکاملی قواعد اخلاقیِ رفتاری به قواعد عدالتِ عینی امکان‌پذیر می‌شود. اما این دگردیسی، نیازی به ارزیابی عقلانیِ لیبرالی از قواعد ندارد؛ ازاین‌رو، آزادی را نیز تضمین نمی‌کند. به‌علاوه، از آنجا که کاتالاکسی قلمرویی ذهنی است، گسترش آن به کل جامعه، از نظر اخلاقی نمی‌تواند چارچوبی جامع برای حقوق فردی و اجتماعیِ برابر

[1] Slawomir Czech
[2] Theo Papaioannou

به دست دهد. در عوض، هایک ایده‌ای بدیل از عدالت را مطرح می‌کند که بر فرایندی تکاملی در تخصیص منابع و محدودیت قانونیِ سیاستِ بنیادین استوار است.

۱. مدیریت دولتی و مرزهای تفاوت با مدیریت بخش خصوصی

در اغلب متون علمی و دیدگاه‌های عملی مدیریت دولتی را به عنوان حوزه اداره امور عمومی و ارائه خدمات توسط نهادهای حکومتی معرفی کرده و تفاوت بنیادین آن با مدیریت بخش خصوصی را در هدف غایی، منبع مشروعیت، پاسخگویی و چارچوب ارزشی آن می‌دانند. هر چند امروزه مرز تفاوت بین این دو عمدتاً در اهداف آن خلاصه شده و شیوه‌ها و مدل‌های اجرایی تا حدود زیادی به هم نزدیک شده است اما می‌توان گفت تمرکز مدیریت خصوصی عمدتاً معطوف به حداکثرسازی سود، کاهش هزینه‌ها و افزایش ارزش سهام برای سهامداران است. در مقابل، مدیریت دولتی به دنبال تحقق منافع عمومی، عدالت اجتماعی، ارائه خدمات همگانی و پایداری بلندمدت است و ذینفعان آن نه صرفاً مشتریان، بلکه تمامی شهروندان هستند. از سوی دیگر، مدیران بخش خصوصی در برابر بازار و سهامداران پاسخگو هستند، در حالی که مدیران دولتی در برابر قانون، نهادهای نظارتی، رسانه‌ها و افکار عمومی مسئول‌اند و این پاسخگویی، فرایندی چند سویه، غیربازاری و مبتنی بر اصول دموکراتیک است.

نقطه عطف در اصول مدیریت دولتی و بخش عمومی توجه به اصل اخلاقی و نگاه ویژه به مسئله منفعت عامه است که در بخش خصوصی مستقیم به آن توجه نشده یا در ارکان اصلی تصمیم‌گیری مدیران بخش خصوصی نیست. مدیران و کارکنان دولت به‌مثابه پاسداران اعتماد عمومی شناخته می‌شوند و هرگونه رفتار مبتنی بر منافع شخصی و خودخواهانه از سوی آنان، می‌تواند به تضعیف این اعتماد منجر شود. از آنجا که کاهش سطح اعتماد عمومی به نهاد دولت پیامدهای گسترده‌ای به دنبال دارد، ضروری است که کارکنان دولت با پایبندی به منافع جمعی، اصل پاسخگویی را به‌عنوان محور و رکن اساسی فعالیت‌های خود قرار دهند. فقدان پاسخگویی به عنوان یکی از عوامل کلیدی ایجاد بی‌اعتمادی در جامعه شناخته می‌شود و تأمین شفافیت و مسئولیت‌پذیری، نقش بسزایی در احیای سرمایه اجتماعی و تقویت رابطه دولت و مردم ایفا می‌کند (دانایی‌فر، ۱۳۸۷).

در کنار این تفکیک و خطوط مرزی مشخص بین مدیریت دولتی و بخش خصوصی در سطح کلان، نگاه مکاتب اقتصادی به اندازه و نقش مدیریت دولتی و

عرصه‌های فعالیتی آن متفاوت است و بر اساس این نگاه متفاوت حدود و ثغور مأموریت‌های دولت نیز متفاوت می‌شود. ویلسون[1] در ابتدا مدیریت دولتی را به عنوان اجرای نظام‌مند قانون عمومی تعریف می‌کرد؛ اما در دهه ۱۹۴۰ موضع خود را دگرگون ساخت و بر جدایی سیاست از اداره تأکید ورزید. وی در این دوره، سیاست و خط‌مشی را اجزایی جدایی‌ناپذیر از مدیریت عمومی دانست و بیان داشت که اجرای قانون دشوارتر از تدوین آن است؛ از این رو سیاست را از اداره تفکیک نمود و تأکید کرد که مسائل سیاسی ذاتاً با مسائل اداری متفاوت‌اند (دانایی‌فر، ۱۳۸۷).

هایک معتقد است بازارهای آزاد ضامن ایفای نقش مردم در اقتصاد است و بر این اساس دولت یک نقش حداقلی، در حد یک ناظر شبانه در اقتصاد ایفا کند (هیک، ۱۹۹۴). وی تا جایی ادامه می‌دهد که بهترین قانون (توسط دولت) را قانونی می‌داند که دخالت دولت را به حداقل برساند تا نظم، اخلاق و قواعد خودتنظیم گر بازار مسیر تغییرات اجتماعی را تغییر دهد. برخی اقتصاددانان نیز، دولت‌ها را مجری منافع گروه‌های خاص به جای تأمین منافع مردمی می‌دانند و عقیده دارند که قوانین و مقررات محدودکننده دولتی هرچند با شعار حفاظت از منافع مصرف‌کنندگان و کارگران تصویب می‌شود ولی در حقیقت موجد مانع در عملکرد آزاد رقابتی بازار و در راستای تأمین و تثبیت منافع گروه‌های فشار و با نفوذ نزدیک به حکومت است (عباسی و برابری، ۱۴۰۲). رویکرد لیبرال نیز که خود شامل لیبرالیسم کلاسیک و نئولیبرالیسم می‌شود، بیشتر از آنکه به این فکر کند که چه کسی باید حکومت کند، مسئله‌اش شیوه حکومت است. از نظر لیبرالیسم کلاسیک، حکمرانی مطلوب باید به‌گونه‌ای باشد که ارزش‌های لیبرال را در جامعه حاکم کند یعنی به دنبال پیاده‌سازی توأمان ارزش‌های لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی است. نئولیبرالیسم اما به طور کلی اولویتش اجرای ارزش‌های لیبرالیسم اقتصادی است و معتقد به تقدم لیبرالیسم اقتصادی بر لیبرالیسم سیاسی است. این رویکرد بیش از آنکه به دنبال نقش‌آفرینی حداکثری مردم در اقتصاد باشد، به دنبال حداکثرسازی آزادی انتخاب برای افراد و بنگاه‌های خصوصی و حکمرانی بازار به‌عنوان مرجع نهایی است و نقش دولت را به حداقل ممکن کاهش می‌دهد (پیغامی و دیگران، ۱۴۰۲).

از سوی دیگر، اپل‌بای[2] معتقد است که مدیریت دولتی فرآیندی است مبتنی بر خط‌مشی‌گذاری، اما این خط‌مشی‌گذاری نه مستقل است و نه انحصاری؛ بلکه در

---

[1] Woodrow Wilson
[2] Paul Appleby

محیطی صورت می‌پذیرد که نیروهای قدرتمند متعددی با یکدیگر رقابت می‌کنند و جامعه نیز در آن مشارکت فعال دارد؛ به عبارتی، نوعی خط‌مشی‌گذاری که تابع تعامل با سایر سیاست‌گذاران است. بر این اساس، مدیریت دولتی را می‌توان یکی از فرآیندهای سیاسی قلمداد کرد که از طریق آن، مردم حاکمیت خود را تحقق می‌بخشند. مردم‌محوری مدیریت دولتی را از بخش خصوصی جدا می‌کند، که از عواملی نظیر قانون اساسی، منفعت عامه و نیروی بازار نشاءت می‌گیرد. قانون اساسی محیط مدیریت دولتی را تعریف می‌کند البته جدا کردن قوا از یکدیگر مشکل است. قانون اساسی نقشی مهم در جهت‌دهی مدیریت دولتی دارد و آنچه قانون اساسی حکم می‌کند باید در مدیریت دولتی متجلی شود (دانایی‌فر، ۱۳۸۷). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اصول متعددی وظایف و محدوده فعالیت قوای سه‌گانه و به ویژه قوه مجریه را مشخص کرده است و به صورت ویژه در اصل ۴۳ و ۴۴ به وظایف اقتصادی دولت و تفکیک آن از دو بخش تعاونی و خصوصی پرداخته است. با ابلاغ سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی نیز تلاش شد تا در عمل این تفکیک مأموریت‌های بخش دولتی و خصوصی اقتصاد اجرایی گردد.

در کنار همه این نگاه‌ها باید توجه داشت که در جهانی که دولت‌ها با بحران مشروعیت، ناکارآمدی و بی‌اعتمادی عمومی مواجه‌اند، بازاندیشی در بنیان‌های مفهومی مدیریت دولتی و ارزیابی مجدد از نقش دولت در تحقق منافع عمومی، ضرورتی انکارناپذیر است. بررسی رویکرد کاتالاکسی در قیاس با نظریه‌های لیبرالی اقتصادی می‌تواند به ترسیم چارچوبی واقع‌بینانه‌تر برای تعامل میان دولت، بازار و جامعه منجر شود. از طرفی نگاهی تطبیقی و مقایسه‌ای به سیاست‌های کلی نظام ایران در این حوزه می‌توان چراغ راه برای درک بیشتر سیاست‌گذاران در این حوزه باشد. این تحلیل با تأکید بر مفاهیمی چون نفع عمومی، آزادی، عدالت، نظم خودانگیخته، مشارکت مردم، ساختارمندی و محدودیت دولت، می‌تواند نشان دهد چگونه برداشت‌های متفاوت از سازوکارهای نظم اجتماعی، به الگوهای متفاوتی از مدیریت دولتی منجر می‌شود.

۱-۱. مدیریت دولتی از محوریت نفع عمومی تا توسعه نگاه به مردم

برای درک بهتر محدوده نقش و وظایف مدیریت دولتی در مکاتب مختلف مدیریت دولتی و نیز تفاوت‌های نظری رویکردهای اقتصادی از جمله نگاه‌های مختلف در لیبرالیسم اقتصادی مقوله نفع عمومی و نوع نگاه به مردم در اداره دولت از موضوعات

مهم و تعیین‌کننده اســـت. نفع عمومی به دلیل نقش‌آفرینی محوری در چارچوب موضـــوع مدیریت دولتی، مفهومی اســـت که به عنوان یکی از مهم‌ترین مفاهیم حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و حقوقی و البته در سایر حوزه‌های بین بخشی نظیر فلسـفه‌ی سـیاسـی مورد توجه اسـت. دلیل این اولویت هم این اسـت که در رابطه با مباحث مرتبط با مشخص کردن محدوده دخالت دولت که به‌نوعی جدی‌ترین متولی نفع عمومی بوده و هســـت، اولین و کلان‌ترین نقش را ایفا می‌کند. در قلمرو حقوق عمومی، «نفع عمومی» از مفاهیم کلیدی و بنیادینی به شمار می‌آید که در شاخه‌های مختلف این حوزه، کارکردها و نقش‌های متنوعی ایفا می‌کند. به بیان دیگر، نوع تلقی از نفع عمومی می‌تواند مبنای تبیین نظریه‌ی دولت قرار گیرد؛ نظریه‌ای که ناظر به تعریف، جایگاه و حدود اختیارات نهاد حاکم اســـت و در ادامه، شـــالوده‌ی نظریه‌ی حقوق عمومی را -که مشتمل بر نگرش نسبت به ساختار قدرت سیاسی از یک‌سو و تبیین حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان از سوی دیگر است- شکل می‌دهد. در تعریف ساده و کاربردی از این مفهوم، می‌توان گفت: «در مقابل نفع خصوصی که به تک‌تک اشخاص تعلق دارد و در تنوعی بی‌نهایت در روابط خصوصی اعمال می شود و... دوام امر عمومی را باعث می‌شود» (زلار، ۲۰۱۷).

مفهوم نفع عمومی که در شـــرایط مقتضـــی بر منافع فردی تقدم می‌یابد و در قالب‌های حقوقی با مداخله و تصـــدی دولت به عرصـــه اجرا درمی‌آید، همواره با برداشـــت‌های یکسـان و یکپارچه‌ای مواجه نبوده و در فضـای اندیشـه‌ورزی، موجب پیدایش دو الگوی اصـلی یعنی رهیافت‌های لیبرال و جمهوری‌خواه شـده اسـت. این دوگانگی در حوزه‌هایی نظیر مســـئولیت مدنی دولت، قراردادهای اداری، صـــلاحیت مراجع قضایی، تملک و بهره‌برداری از اموال عمومی و سایر عرصه‌های مرتبط با اداره امور عمومی مشهود است. در مجموع، بسته به نوع تعریفی که از نفع عمومی اتخاذ می‌شـود، این مفهوم می‌تواند نقشـی محوری در تعیین مشـروعیت اعمال حاکمیت، توجیه وضـعیت‌های اسـتثنایی، سـاختار حقوقی قراردادهای اداری، نظام مسـئولیت دولت و حدود مالکیت عمومی ایفا کند (واعظی، ۱۴۰۰). در نظریات مدیریت دولتی موضـــوع نفع عمومی و کیفیت بهره‌مندی عموم جامعه از خدمات دولت رفته رفته به عنوان یکی از محورهای اصلی شکل‌گیری پارادایم‌های مدیریتی تبدیل شد و در این راستا به صورت ویژه نظریه خدمات عمومی نوین، جایگزین مهم و مناسبی برای مدل مدیریت عمومی ســـنتی و مدل در حال حاضـــر غالب مدیریت‌گرا ارائه می‌دهد. این جایگزینی اســـت که بر پایه تئوری و نوآوری‌های عملی در ســـازمان‌های دولتی ایجاد

شده است، نتیجه کار یک مدل هنجاری است که با مدل‌های دیگر قابل قیاس است. در اداره امور دولتی قدیمی هدف دولت ارائه خدمات کارا بود و مسائل با تغییر در ساختار سازمان و سیستم‌های کنترلی نمود پیدا می‌کند. این در حالی است که مدیریت دولتی نوین برای تسلط فکری و عملی در زمینه مدیریت امور دولتی بروز پیدا کرده است. در حالی که برخی به دنبال تمرکز بیشتر بر ارزش‌های دموکراتیک بودند، پیام‌هایی در جهت سلسله‌مراتب، کنترل و حضور کمتر شهروند و متخصص بی‌طرف به مقدار زیاد غالب بود. مدیریت دولتی نوین بر این ایده استوار است که بهترین راه برای فهم رفتار انسانی فرض این است که دولت و دیگر بازیگران مبتنی بر منافع خود شان انتخاب کرده و متعهد به کاری می شوند. در این دیدگاه نقش دولت رها کردن نیروهای بازار است تا انتخاب فردی ممکن و کارآمدی محقق گردد و به شهروندان به‌عنوان مشتریان نگریسته می شود. همچنین از کارگزاران دولتی مردم انتظار می‌رود، ریسک کننده‌های کارآفرین باشند که بهترین تبادلات را انجام داده و هزینه‌ها را کاهش دهند. اما بعد از این نگاه مدل خدمات عمومی نوین مطرح شد که در این نظریه شهروندان به عنوان مالکان حقیقی دولت یا حاکمیت و نیز افرادی نگریسته می‌شوند که برای پیگیری هدفی خوب و ممتاز دارای قابلیت همکاری و تعامل هستند و در خدمات دولتی به دنبال توسعه شهروندی نگریسته می‌شود. همچنین نقش مدیر دولتی در این نگاه، کنار هم قرار دادن افراد و خدمت کردن است. این خدمت کردن به طریقی است که لایه‌های چندگانه و پیچیده مسئولیت، فاصله، اخلاقیات و پاسخگویی را در یک سیستم دموکراتیک تشخیص دهد (دنهارت، ۲۰۰۷).

این تحول در نگاه به مدیریت دولتی، از کارایی صرف تا پاسخگویی به نیازهای واقعی مردم و تحقق عدالت، به‌خوبی در مفاد اصل ۴۴ قانون اساسی و سیاست‌های کلی آن بازتاب یافته و این تغییر رویکرد، همسو با گذار از پارادایم مدیریت دولتی نوین به خدمات عمومی نوین در ادبیات جهانی است. با بررسی سیاست‌های کلی اصل ۴۴، می‌توان نشانه‌های بارز این گذار از مدیریت سنتی و صرفاً کارآمد به رویکردی شهروندمدار و توسعه‌گرا را مشاهده کرد. تغییر نقش دولت از مالک و مدیر به سیاست‌گذار و ناظر، یکی از مهم‌ترین پیام‌های اصل ۴۴ قانون اساسی و سیاست‌های کلی اجرای آن است. بر این اساس دولت از تصدی‌گری مستقیم امور اقتصادی خارج می‌شود تا به عنوان تنظیم‌گر بازار، به دنبال منفعت عامه باشد و از انحصار جلوگیری کند. این دقیقاً همان نقشی است که در پارادایم خدمات عمومی

نوین برای دولت به عنوان تسهیل‌گر و هماهنگ‌کننده تعریف می‌شود، نه یک هدایت‌گرِ صرف. این سیاست‌ها با اقداماتی نظیر گسترش مالکیت عمومی، واگذاری سهام به مردم و افزایش سهم تعاونی‌ها، به دنبال توانمندسازی اقتصادی مردم است. این نگاه، مردم را از جایگاه یک مصرف‌کننده صرف خارج کرده و آنان را به شهروندانی تبدیل می‌کند که در ثروت ملی سهیم هستند و حق نقش‌آفرینی در اقتصاد را دارند. حفظ حاکمیت و پرهیز از انحصار به عنوان هدف اصلی از واگذاری‌ها، منجر به ایجاد رقابت و کارایی با حفظ منافع ملی و عدالت اجتماعی است. در جمع‌بندی، می‌توان گفت در حالی که خدمات عمومی نوین بر نقش دولت در تسهیل مشارکت برای تحقق منافع جمعی تأکید دارد، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ با تکیه بر اصولی چون عدالت اجتماعی، استقلال اقتصادی و کاهش فقر، به دنبال توانمندسازی ساختاری مردم است. این سیاست‌ها با ایجاد بسترهای مالکیت و مشارکت، به دنبال تحقق عدالت اجتماعی و مردمی سازی اقتصاد هستند و آن را نه تنها به عنوان یک هدف، بلکه به عنوان مبنایی برای توسعه پایدار و پاسخگو در نظر می‌گیرند.

۲. کاتالاکسیِ هایک و نگاه متفاوت به اقتصاد بازار و مدیریت دولتی

با عنایت به آنچه در رابطه با مفهوم منفعت عامه و توجه به نقش مردم در اقتصاد و اداره امور دولتی گفته شد، مکتب اتریشی که فردریش آگوست فون هایک از برجسته‌ترین چهره‌های آن به شمار می‌آید، یکی از جریان‌های فکری در اقتصاد است که اعتقاد دارد رفتارهای اقتصادی بیش از آنکه تابع قوانین مکانیکی باشند، مبتنی بر کنش‌های عقلانی، سازوکارهای نهادی و تعاملات آگاهانه افراد است. مکتب اتریش همچنین بر این باور است که همان‌گونه که بازار ممکن است با ناکارآمدی‌هایی مواجه شود، ساختارهای غیربازاری، به‌ویژه دولت، نیز در معرض نوعی شکست قرار دارند. طرفداران این رویکرد با تأکید بر رقابت در بازار و نقش نظام قیمت‌ها به‌عنوان فرآیندی برای تولید و انتقال اطلاعات و نیز با توجه به انگیزه‌هایی که از مالکیت خصوصی ناشی می‌شود و این فرآیند را تقویت می‌کند، استدلال می‌کنند که بازار از مزیت‌هایی برخوردار است که نهادهای غیربازاری از آن بی‌بهره‌اند. افزون بر این، شرایطی که معمولاً به بروز شکست بازار منجر می‌شود، می‌تواند در حوزه مداخله دولت نیز به ناکامی و شکست نهادی بینجامد (حسینی و شفیعی، ۱۳۸۶).

هایک نیز معتقد است که فرایندهای جمعی انسان را نمی‌توان محاسبه و پیش‌بینی کرد. او با نقد روش‌های تحلیل و تبیین در اقتصاد کلان به معرفی مفهوم

کاتالاکسی پرداخته است. به اعتقاد وی سیاست‌گذاری‌های اقتصادی نباید به‌گونه‌ای باشد که باعث بر هم خوردن نظم خودانگیخته اقتصادی شود. از نظر او هرگونه سیاست‌گذاری در عرصه‌هایی که با مبادله روبه‌روست و نه انتخاب، نه تنها سیاست‌گذاری، کارا نخواهد بود، بلکه ممکن است پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی و نامطلوبی نیز به همراه داشته باشد (رنانی و باستانی‌فر، ۱۳۸۶: ۲-۳). هایک نظام اقتصادی را پدیده‌ای طبیعی و محصول فرآیندهای تکاملی خودانگیخته می‌پندارد که بر اساس اصول انتخاب طبیعی شکل می‌گیرد. این دیدگاه پیوند مفهومی عمیقی با مکانیسم‌های بازار آزاد دارد، به‌گونه‌ای که تکامل بازار در اندیشه وی قابل قیاس با فرآیند تکامل گونه‌ها در نظریه داروین تلقی می‌شود. هایک برای تمایزگذاری بین حوزه کلی مبادلات اجتماعی و نهادهای ساختگی، از اصطلاح تخصصی «کاتالاکسی» بهره می‌گیرد. در چارچوب کاتالاکسی، وی پیگیری منافع فردی را به‌عنوان محرکی برای تحقق منافع جمعی تفسیر می‌کند. از منظر وی، فرآیندهای بازار نه ذاتاً عادلانه هستند و نه ناعادلانه، بلکه تابعی از شرایط پیچیده‌ای می‌باشند که هیچ کنشگری قادر به درک تمامیت آن نیست. هایک نابرابری‌های موجود در نظام بازار را عنصری ذاتی و اجتناب‌ناپذیر از فرآیند تمدن‌سازی می‌داند. هایک به‌صورت نظام‌مند به نقد دولت‌های رفاه، نظام‌های سوسیالیستی، اقتصادهای برنامه‌ریزی شده و مداخلات دولتی در عرصه اقتصاد می‌پردازد. از دیدگاه وی، اعمال برنامه‌ریزی متمرکز بر نظام‌های خودسامان، مشابه برنامه‌ریزی برای نهادهای مصنوعی، منجر به نقض آزادی‌های فردی می‌گردد. در نظام بازار مورد نظر هایک، نوعی نظم درونی خودتنظیم‌گر و خودسازمان یابنده وجود دارد که بدون نیاز به طراحی متمرکز عمل می‌کند. وی دانش عملی پراکنده میان کنشگران اقتصادی را عامل ایجاد تعادل در حیات اقتصادی می‌داند. هایک استدلال می‌کند که سیاست‌های سوسیالیستی در واقع بازتابی تحریف شده از مکانیسم‌های بازار است که به دلیل مداخلات سیاسی دولت، عملکرد طبیعی آن دچار اختلال شده است. این تحریف منجر به ایجاد ساختاری ناکارآمد می شود که فاقد کارایی ذاتی نظام بازار خودانگیخته است (باتلر، ۱۹۸۳).

هایک با معرفی واژه کاتالاکسی سعی داشت به این نکته اشاره نماید که نظم بازار را نمی‌توان با واژه اقتصاد تعریف نمود زیرا واژه اقتصاد به اعتقاد وی، زمانی به کار می‌رود که منظور ما یک واحد اقتصادی معینی باشد که دارای مواهب یا منابع مشخص و تمام شدنی است و برای دستیابی به اهداف معینی فعالیت می‌کند. بر

این اساس اقتصاد یک سازمان طراحی شده است که دقیقاً بر اساس انتخاب‌های منطقی محض عمل می‌کند. بنابراین چنین رفتار واحدی بر همان اساس، قابل محاسبه و پیش‌بینی است (هایک، ۱۹۷۶). در برابر چنین واحدهای اقتصادی، هایک پدیده یا منظومه‌های دیگری را معرفی می‌کند که نه منابع و نه اهداف و نه روش‌های آن‌ها از پیش تعریف شده هستند. او این منظومه‌ها را کاتالاکسی نامید. بنا بر تعریف هایک، کاتالاکسی شبکه‌ای از فعالیت‌های اقتصادی می‌باشد که هدف از پیش تعیین شده‌ای ندارد و به‌گونه‌ای آگاهانه و عمدی به صورت یک سازمان طراحی نشده است و در واقع محصول رشد خودانگیخته این شبکه است (بارری، ۱۹۸۲).

هایک معتقد است که کارهایی وجود دارد که دولت توانایی انجامش را دارد اما بازیگران بخش خصوصی از عهدهٔ آن برنمی‌آیند. مثلاً احتمالاً، برای محافظت از حقوق مالکیت خصوصی و تضمین اجرای قراردادها، به قانون و دادگاه نیاز دارید و همین‌طور به ارتش و همچنین به شکلی از پول نیازمندید. این‌ها هم انواعی از نیازهای عمومی هستند که شرکت‌های خصوصی نمی‌توانند به شکلی سودآور یا کارآمد به آن پاسخ دهند. آنچه هایک مطرح می‌کرد درواقع استدلال کلاسیک شیب لغزنده بود. اینکه برنامه‌ریزی فرایندی از بالا به پایین است، پس نیازمند اقتدار مرکزی است و صرف‌نظر از انگیزه‌های مقامات مرکزی، ناگزیر به تمامیت‌خواهی منجر خواهد شد. به اعتقاد او سوسیالیسم چیزی را نابود می‌کند که او آن را اصل اساسی تمدن غربی می‌داند و آن چیزی نیست جز فردگرایی. دولت رفاه اگرچه ممکن است مشکل مسکن و غذای مردم را حل کند، هزینه‌ای که می‌ستاند هزینه‌ای اگزیستانسیال است. موضوع این نیست که در چنین حکومتی مردم آزادیِ فردی‌شان را از دست خواهند داد، بلکه موضوع این است که دیگر دغدغهٔ آزادیِ فردی نیز نخواهند داشت (مناند، ۲۰۲۳).

این نگاه حداقلی هایک به نقش دولت و استفاده تعدیل شده از اقتصاد بازار در اصل ۴۴ قانون اساسی و سیاست‌های کلی اجرای آن با نوع متفاوتی از کاهش نقش دولت و تعدیل نگاه‌های بازاری همراه شده است. در سیاست‌های کلی اصل ۴۴ تلاش شده است با تفکیک اقتصاد به سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی، رویکردی ترکیبی به اقتصاد بازار و مدیریت دولتی اتخاذ شود. به عبارت دیگر در این سیاست‌های کلی هر چه که از اندازه و نقش اجرایی دولت کاسته شده اما نقش‌آفرینی کلان و جایگاه سیاست‌گذار آن حفظ شده و تلاش شده است تا دولت به جای دولت شبگرد دولتی سیاست‌گذار و پشتیبانی‌کننده باشد. در این چارچوب،

بخش دولتی در صنایع بزرگ، مادر و زیر ساخت‌های کلان (همچون نفت، بانکداری، انرژی و حمل‌ونقل) دارای نقش محوری و مالکیت عمومی است و بخش خصوصی و تعاونی نیز به عنوان مکمل فعالیت‌های دولتی تعریف شده‌اند. سیاست‌های کلی اصل ۴۴ با هدف بازنگری در این ساختار، کاهش تصدی‌گری دولت و توسعه بخش‌های غیردولتی از طریق واگذاری گسترده بنگاه‌های دولتی به بخش خصوصی و تعاونی طراحی گردید. این سیاست‌ها با تکیه بر سازوکار بازار و رقابت‌پذیری، در تلاش برای انتقال نقش دولت از مالکیت و مدیریت مستقیم به سمت سیاست‌گذاری و نظارت هستند. با این حال، بر اساس مسیر طی شده و تحقیقات انجام گرفته از میزان تحقق اهداف این سیاست‌ها، ابهامات ساختاری مانند تعریف بخش عمومی غیردولتی، نظارت بر واگذاری‌ها و به‌کارگیری اصول حاکمیت شرکتی خوب در بنگاه‌های واگذارشده، از چالش‌های اصلی تحقق این نگاه ترکیبی و تعادل میان نقش دولت و بازار به شمار می‌روند.

۲-۱. کاتالاکسی و مدل توزیع منافع عمومی

یکی از دیدگاه‌هایی که نگاه متفاوتی به مدل توزیع منافع عمومی دارد، رویکرد کاتالاکسی است. رویکردی که نوعی نگاه متفاوت را در دل جریان غالب لیبرالیسم و اقتصاد کلاسیک مطرح کرده و شباهت‌ها و تفاوت‌های ماهوی و محتوایی با این نظام فکری مدیریتی دارد. واژه کاتالاکسی، اولین بار توسط هایک برای توصیف نظم بازار مطرح شده است (هایک، ۱۹۷۶) و این در حالی است که برخی از اندیشمندان حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی بر این باورند که عدالت و آزادی دو دغدغه‌ی دیرپای انسان‌ها بوده‌اند که از آغاز جوامع بشری تاکنون، با اشکال و شدت‌های متفاوت، ذهن و عمل انسان‌ها را به خود مشغول ساخته‌اند. هر چند برای هر یک از این فضایل، در عرصه عمل، چارچوب‌ها و مقررات کاربردی وضع شده است، لیکن این قواعد ناشی از ضرورت‌های زیستی و عملی بشراند و مبتنی بر یقینی قطعی در اندیشه نیستند. شاید بتوان با اندکی تسامح گفت که محصول عدالت در اجتماع، «پایداری» است و حاصل آزادی، «کارایی». پایداری و کارایی دو شرط ضروری و بنیادین برای هرگونه موجودیت یا هویت اجتماعی پایدار به شمار می‌روند. مادامی که برای یک هویت اجتماعی «موجودیت بلندمدت» متصور نباشد، تحقق «سعادت اجتماعی» پایدار نیز ناممکن خواهد بود. جوهره دیدگاه این دسته از محققان بر این است که جامعه ناپایدار نمی‌تواند کارآمد باشد و جامعه ناکارآمد، فاقد پایداری لازم است. به تعبیر

ها یک، نقطه تلاقی عدالت و آزادی، یعنی تلاقی کارایی و پایداری، در مفهوم «کاتالاکسی» متجلی می شود. هرچند فریدریش فون هایک، کاتالاکسی را نخستین بار برای نشان دادن ناتوانی دولت در مدیریت مؤثر اقتصاد بازار به ادبیات اقتصادی وارد کرد، اما این مفهوم به تدریج در حوزه‌های گسترده‌تری از اندیشه به کار گرفته شد. هایک معتقد است کاتالاکسی هویتی است خودپدیدار که محصول «مبادله آزاد» است و این مبادله نا شی از «آزادی» است؛ کاتالاکسی نظامی است خودتکاملی که می‌تواند نقش مؤثری در تحقق پایداری بلندمدت اجتماعی ایفا کند. از سوی دیگر، در حوزه تفکر اجتماعی، کاتالاکسی به عنوان ابزاری کارآمد برای فهم صحیح عدالت و ارتقای کارایی در نظام‌های اجتماعی و اقتصادی شناخته می شود. شناخت دقیق‌تر مفهوم کاتالاکسی منجر به فهم عمیق‌تری از عدالت و آزادی، بهبود کارایی و پایداری و ارتقای کیفیت مدیریت شهری ـ که نمادی از مدیریت بخش عمومی و دولتی است ـ خواهد شد (رنانی و باستانی‌فر، ۱۳۸۶).

در حالی که هایک کاتالاکسی و نظم خودانگیخته مبادله محور را عامل اصلی در تحقق پایداری بلندمدت اجتماعی و بهره‌مندی از نفع عمومی برای جامعه معرفی می‌کند اما نگاه سیاست‌های کلی اصل ۴۴ به توزیع منافع عمومی، رویکردی ترکیبی و چندلایه دارد که فراتر از صرفاً کارایی اقتصادی، بر عدالت اجتماعی و مشارکت عموم مردم تأکید می‌کند. این سیاست‌ها که با هدف «گسترش مالکیت در سطح عموم مردم به منظور تأمین عدالت اجتماعی» ابلاغ شده‌اند، در حقیقت به دنبال آن هستند که منافع حاصل از دارایی‌های عمومی و بنگاه‌های دولتی را به شکلی عادلانه‌تر در میان اقشار مختلف جامعه توزیع کنند. برای تحقق این هدف، سیاست‌ها بر ابزارهایی اصلی تکیه دارند که مستقیماً به سازوکار توزیع منافع عمومی مربوط می شوند. این مکانیزم‌ها نشان می‌دهد که نگاه سیاستهای کلی اصل ۴۴، توزیع منافع عمومی را صرفاً به کارایی بازار واگذار نمی‌کند، بلکه با طراحی ابزارهای توزیعی و حمایتی، نقش دولت را در هدایت منافع به سمت عدالت و حمایت از اقشار آسیب پذیر تعریف می‌کند. رویکردی که هم در اصل مسئله برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری متمرکز و هم در روش و ابزار با دیدگاه خودتنظیمی در کاتالاکسی تفاوت ماهوی دارد. با این حال، پژوهشگران به چالش‌هایی مانند واگذاری سهام به نهادهای شبه‌دولتی و عدم مدیریت مؤثر سهام عدالت توسط سهامداران واقعی اشاره کرده‌اند که می‌تواند از تحقق کامل این اهداف جلوگیری کند.

۲-۲. کاتالاکسی و تأکید بر نظم خودانگیخته به جای برنامه‌ریزی

هایک در توصیف واژه کاتالاکسی، از واژه زنجیره طراحی نشده فعالیت‌های اجتماعی الهام گرفته است (هایک، ۱۹۶۰). نکته قابل ذکر این است که واژه «زنجیره طراحی نشده» در واقع برداشت هایک از واژه انتظام بوده است که بعدها واژه نظم اجتماعی جایگزین آن شده است. برخی نظم‌های اجتماعی، محصول فعالیت‌هایی هستند که در درون بنگاه‌ها و یا اقتصادهای سوسیالیستی به طور خودآگاه و برنامه‌ریزی شده شکل می‌گیرند. اما برخی از این نظم‌ها نیز محصول فعالیت‌های خودمختار در یک جامعه آزاد است. یعنی نظمی اجتماعی که بدون برنامه‌ریزی از قبل تعیین شده و به طور خودانگیخته شکل می‌گیرد. تفاوت این دو مفهوم منجر به مباحث پیچیده و متعددی گردید که متأثر از دو نگاه به نظم‌های اجتماعی بوده است (کلین، ۱۹۹۷). مفهوم کاتالاکسی مبتنی بر فرض صریح کنش‌های منفعت‌خواهانه شرکت‌کنندگان است که سعی می‌کنند سود خود را به حداکثر برسانند و اعمال خود را تحت اطلاعات ناقص و عقلانیت محدود انتخاب کنند. هدف آن رسیدن به یک وضعیت از اقدامات هماهنگ است، «نظم خود به خودی» که از طریق مبادله و برقراری ارتباط اعضای انجمن با یکدیگر به وجود می‌آید، بنابراین جامعه به یک هدفی دست می‌یابد که هیچ کاربر به تنهایی برای آن برنامه‌ریزی نکرده است. کاتالاکسی با اقتصاد برنامه‌ریزی که در آن یک نهاد مرکزی، دانش جهانی از سیستم دارد و همه تصمیمات موجودیت را فرمان می‌دهد، مخالف است. در کاتالاکسی هیچ موجودی نمی‌تواند دانش جهانی داشته باشد. در واقع یک فرض اصلی «جهل قانون اساسی» است، با این فرض که دانستن همه چیز غیرممکن (و غیرقابل درمان) است. در کاتالاکسی رقابت یک هنجار است: نهادها خودخواه هستند و برای به دست آوردن درآمد به نفع خود کار می‌کنند. در کاتالاکسی هماهنگی بین نهادها در نتیجه سیگنال‌های قیمتی که در هنگام مذاکره برای کالاها بین اشخاص ارسال می‌شود، رخ می‌دهد. یکی دیگر از ویژگی‌های جالب آن این است که بازارهای مرتبط را نیز هماهنگ می‌کند.

عوامل کاتالاکتیک از هدف اقتصادی حداکثرسازی سود پیروی می‌کنند. آن‌ها سعی می‌کنند کالاهای ورودی را با قیمت کمتر بخرند و کالاهای خروجی را با قیمت بیشتر بفروشند. بسته به وضعیت فعلی بازار، حقوق صاحبان سهام و سهام آن، نماینده به طور مستقل تصمیم می‌گیرد که کدام اقدام بعدی را انجام دهد - خرید، فروش، تولید، نقل مکان یا خاتمه دادن به خود (آردایز و دیگران، ۲۰۰۶). هدف اصلی بازی بازار استفاده از رقابت برای تأمین منافع شرکت‌کنندگان به عنوان

مصرف‌کننده از طریق نظم بخشیدن به منافع آن‌ها به عنوان تولیدکننده است. این نظم و انضباط است که این بازی بر تولیدکنندگان تحمیل می‌کند و می‌خواهد اطمینان حاصل کند که منابع به روش‌هایی استفاده می‌شوند که بیشترین کمک را به ارضای خواسته‌های انسان دارند. بازی بازار از یک طرف شرکت‌کنندگان را وادار می‌کند که به دنبال ارائه کالاها یا خدماتی به دیگران باشند که برای آن‌ها ارزشمندتر است و بنابراین مایل به پرداخت آن هستند و از طرف دیگر به دنبال ارائه آن هستند. این کالاها و خدمات با کمترین هزینه ممکن تا جایی که شرکت‌کنندگان بتوانند این کار را انجام دهند، بازی کاتالاکسی را با موفقیت انجام می‌دهند و نشانه موفقیت آن‌ها چیزی جز توانایی آن‌ها در کسب سود نیست (وانبرگ، ۲۰۰۶).

نگاه اصل ۴۴ قانون اساسی و سیاست‌های کلی آن به برنامه‌ریزی، رویکردی فراگیر و تحول‌خواه دارد که در آن، برنامه‌ریزی از ابزاری برای توسعه بخش دولتی به ابزاری برای سامان‌دهی و هدایت بازار و توانمندسازی بخش‌های غیردولتی تبدیل می‌شود. در خود اصل ۴۴، نظام اقتصادی بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با «برنامه‌ریزی منظم و صحیح» استوار شده است که نشان از نگاه اولیه برنامه‌ریزی محور و هدایت‌گرِ دولت در چارچوب یک اقتصاد مختلط و برنامه‌ریزی شده دارد. با این حال، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ با هدف تغییر مسیر دولت به سمت برنامه‌ریزی هدفمند و فاصله گرفتن از تصدی‌گری به سیاست‌گذاری، هدایت و نظارت طراحی شدند و بر کاهش نقش دولت در فعالیت‌های اقتصادی و واگذاری آن‌ها به بخش‌های خصوصی و تعاونی تأکید دارند. در این نگاه جدید، برنامه‌ریزی باید به‌گونه‌ای باشد که ضمن تعیین چارچوب‌های کلان، از برنامه‌ریزی متمرکز و دستوری برای بنگاه‌ها پرهیز کرده و بستری برای رقابت‌پذیری، کارایی و بهره‌وری فراهم آورد. با این حال، اجرای این رویکرد در عمل با چالش‌هایی همراه بوده است. نگرش و برنامه‌ریزی برخی مجریان، گاه به تفسیر افراطی از خصوصی‌سازی و غفلت از بخش تعاون و اقتصاد مردمی انجامیده است.

همچنین، گزارش‌های پژوهشی نظیر تلاش‌های پیغامی و همکاران و عباسی و برابری و شقاقی شهری و دیگران نشان می‌دهد که اهدافی همچون گسترش مالکیت عمومی و افزایش کارایی، چندان محقق نشده و تمرکز بر انتقال مالکیت، به جای بهبود حاکمیت شرکتی و آماده‌سازی بخش‌های غیردولتی بوده است. به عبارت دیگر، برنامه‌ریزی برای تحقق سیاست‌های کلی اصل ۴۴، باوجود تأکید بر بازار و کاهش تصدی‌گری دولت، در عمل با موانعی مانند کندی روند تقنینی، عدم باور جدی

مجریان به نقش‌آفرینی مردم و تداوم نگاه دولت‌محور مواجه شده است. این مسائل نشان می‌دهد که تحقق کامل نگاه برنامه‌ریزیِ مبتنی بر سیاست‌های اصل ۴۴، به تغییرات عمیق‌تری در فرهنگ اجرایی و ساختارهای تصمیم‌گیری نیاز دارد تا بتوان از برنامه‌ریزی به عنوان ابزاری برای توانمندسازی واقعی بخش‌های غیردولتی و تحقق اقتصاد مردمی استفاده کرد.

۳. موضوعات محوری در مفاهیم بازار آزاد و کاتالاکسی و سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴

بازار آزاد و کاتالاکسی هر دو مفاهیمی در حوزه اقتصاد هستند که به‌نوعی با یکدیگر ارتباط دارند، اما به جوانب مختلفی از فعالیت‌های اقتصادی اشاره می‌کنند. بازار آزاد به محیطی اشاره دارد که در آن تعدادی از افراد و شرکت‌ها برای تبادل کالاها و خدمات به هم می‌پردازند. در این محیط، قیمت‌ها توسط قانون عرضه و تقاضا تعیین می‌شوند و هیچ تنبلی در انتخاب کالاها یا خدمات وجود ندارد. بازار آزاد به عنوان یک مکان فیزیکی یا مجازی معمولاً در زیربنای اقتصادی کشور وجود دارد. کاتالاکسی به تبادل آزاد و دوسویه بین افراد و سازمان‌ها با هدف بهبود وضعیت هر دو طرف اشاره دارد. در این مفهوم، توجه به فواید متقابل و بهبود موقعیت‌های مالی، اجتماعی و اقتصادی هر دو طرف از تبادلات بسیار مهم است. کاتالاکسی به عنوان یک الگوی اجتماعی و اقتصادی برای تبادلات مؤثر و مورد توجه است. به طور خلاصه، در حالی که بازار آزاد بیشتر به محیط تبادلات اقتصادی و قیمت‌گذاری مرتبط است، کاتالاکسی بیشتر به توجه به فواید و بهبود موقعیت‌های طرفین از تبادلات اشاره دارد. به عبارت دیگر می‌توان گفت مفهوم کاتالاکسی و بازار آزاد در واقع به مفاهیم مشابهی اشاره می‌کنند، اما با تأکیدهای متفاوتی. در حالی که بازار آزاد بیشتر به تبادلات اقتصادی و خرید و فروش کالاها و خدمات در یک بازار مشترک اشاره دارد، مفهوم کاتالاکسی بیشتر به تبادل آزاد و دو سویه میان افراد و سازمان‌ها با تأکید بر بهبود وضعیت هر دو طرف مترتب است. در واقع، بازار آزاد نقش اصلی را در ایجاد محیطی برای تبادل اقتصادی و تعیین قیمت‌ها ایفا می‌کند، در حالی که کاتالاکسی بیشتر به اهمیت تبادلات و تعاملات متقابل بین افراد و سازمان‌ها برای بهبود وضعیت هر دو طرف تأکید می‌کند. به عبارت دیگر، کاتالاکسی به ایده تبادل مفید و دوسویه میان افراد با هدف بهبود شرایط مالی و اقتصادی آن‌ها تأکید می‌کند، در حالی که بازار آزاد بیشتر به مکان فیزیکی یا مجازی اشاره دارد که

مبادلات اقتصادی در آن صورت می‌گیرد.

این در حالی است که سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، به دنبال تحقق نوعی چارچوب هنجاری و هدفمند است. در اندیشه هایک، کاتالاکسی بر هماهنگی پراکنده‌ترین اطلاعات از طریق تعاملات داوطلبانه افراد تأکید دارد، اما سیاست‌های کلی اصل ۴۴ فراتر از این، به دنبال استقرار بازاری است که در آن کارایی اقتصادی با عدالت اجتماعی، گسترش مالکیت عمومی و استقلال ملی گره خورده است. این سیاست‌ها با تغییر نقش دولت از مالک و مدیر به سیاست‌گذار، ناظر و تنظیم‌گر، بستری نهادی ایجاد می‌کنند که ضمن تقویت رقابت و جلوگیری از انحصار، از تبدیل انحصار دولتی به انحصار خصوصی نیز پیشگیری می‌نماید. در این چارچوب، برخلاف نگاه صرفاً کارآیی‌محور بازار آزاد که بر آزادی مطلق عاملان اقتصادی تأکید دارد، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ با ابزارهایی چون واگذاری سهام به مردم و تقویت تعاونی‌ها، به دنبال مردمی‌سازی اقتصاد و توانمندسازی ساختاری شهروندان است. به عبارتی، در حالی که کاتالاکسی بر منافع متقابل طرفین مبادله تأکید دارد، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ این منافع را در سطحی کلان‌تر و در راستای منفعت عامه، عدالت توزیعی و کاهش فقر تعریف می‌کند.

۳-۱. کاتالاکسی و مرز تفاوت لیبرالیسم و نئولیبرالیسم

به دلیل ویژگی‌های تعدیل شده بازار آزاد در رویکرد کاتالاکسی، دیدگاه‌های هایک در این موضوع را نوعی اتصال بین لیبرالیسم و نئولیبرالیسم و یا یک بازار آزاد تعدیل شده معرفی می‌کنند. این در حالی است که میان لیبرالیسم اقتصادی و نئولیبرالیسم تمایزات اساسی وجود دارد. هر کدام از این فلسفه‌ها یا خردورزی‌ها، خاستگاه تاریخی و فکری خاص خود را دارد و هر دو در کنار یکدیگر تا به امروز به حیات خود ادامه داده و گاهی مکمل یکدیگر و گاهی مقابل یکدیگر عمل کرده‌اند. اما مشخص کردن بعضی تمایزات هم ممکن است و هم مفید تا به این ترتیب بتوان درکی روشن‌تر از شیوهٔ تقابل لیبرالیسم و نئولیبرالیسم حاصل کرد. لیبرال‌های اقتصادی به این پیش‌فرض باور دارند که تبادلات آزادانهٔ بازاری باعث افزایش رفاه می‌شود، باوری که بخشی از سنت علم اقتصادی بود که آدام اسمیت آن را پایه گذاشت (دیویس، ۲۰۱۷).

آدام اسمیت[1]، به‌عنوان بنیان‌گذار مکتب کلاسیک در چارچوب لیبرالیسم

[1] Adam Smith

اقتصادی، فعالیت‌های اقتصادی را بر سه اصل اساسی آزادی اقتصادی، ضرورت وجود منافع خصوصی و مالکیت و رقابت در دستیابی به فرصت‌ها استوار می‌دانست. بر پایه این اصول، وی برای دولت سه کارکرد اصلی قائل بود: نخست، حفاظت از جامعه در برابر تهدیدهای خارجی؛ دوم، حمایت از افراد در برابر ظلم و بی‌عدالتی؛ و سوم، ایجاد و نگهداری نهادهای اجتماعی و ارائه خدمات عمومی. اسمیت در تبیین وظیفه سوم، در کتاب ثروت ملل اشاره می‌کند که تمرکز گسترده مالکیت معمولاً با شکل‌گیری نابرابری‌های عمیق همراه است و در چنین شرایطی، حضور دولت ضرورت می‌یابد. با این حال، او تأکید می‌کند هر جا که مالکیت خصوصی بتواند به صورت کارآمد عمل کند، مداخله دولت توجیهی نخواهد داشت. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که اقتصاددانان کلاسیک، جز در مواردی مانند انحصارات طبیعی که از نظر آنان مصداقی از شکست بازار در تخصیص بهینه منابع به شمار می‌رفت و در آن مالکیت عمومی را توصیه می‌کردند، دخالت دولت در سایر حوزه‌های اقتصادی را ناموجه و غیر ضروری می‌دانستند (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۳).

این مفهوم در برنامه‌ای سیاسی بازتاب می‌یابد که به «لسه-فر» مشهور است، برنامه‌ای که دولت در آن تنها به فراهم کردن نظارت و حمایت قانونی، مثلاً از طریق حقوق مالکیت یا قانون قرارداد، بسنده می‌کند و کالاهایی جمعی مانند دفاع ملی را تأمین می‌کند و در دیگر موارد به بازارها این اجازه را می‌دهد که خود را تعدیل کنند. از منظر تاریخی، اوج این برنامهٔ سیاسی، اقتصاد بریتانیا بین ۱۸۲۰ و ۱۸۷۰ بود. آنچه برای محقق شدن لسه فر لازم است این است که حوزه‌های سیاسی و اقتصادی (که اجمالاً با دولت و بازار مشخص می‌شوند) به شکلی مستقل از یکدیگر وجود داشته باشند. چنین ایده‌آلی از جدایی حوزه‌های سیاسی و اقتصادی تا به حال با انتقادات بسیاری روبرو شده است. این انتقادها نه تنها از سوی مارکسیست‌هایی مطرح می شود که بیان می‌کنند این شرایط پوششی است برای بهره‌کشی طبقاتی (آزاد کردن پرولتاریا به بهای بیگانه شدنش)، بلکه از سوی کارل پولانی هم مطرح می‌شود که بیان می‌کند این ایدئال از ابتدا توهمی بیش نبوده است. از نظر پولانی دولت هیچ‌گاه به طور کامل از حوزهٔ اقتصادی خارج نیست، بلکه دائماً مشغول ایجاد و اجرای آزادی‌های اقتصادی است که حامیان لسه‌فر گمان می‌کنند «خودبخود» به وجود می‌آید (دیویس، ۲۰۱۷).

واژه «نئولیبرالیسم» به معانی متعددی اشاره دارد، اما عمدتاً به جنبشی فکری و سیاسی اطلاق می‌شود که در قرن بیستم با هدف بازتعریف و بازسازی لیبرالیسم در

قالب سرمایه‌داری مدرن شکل گرفت. این جریان، اگرچه ریشه در سنت لیبرالیسم ویکتوریایی دارد، اما از جهات بسیاری با آن تفاوت ماهوی دارد که برجسته‌ترین آن، تمرکز گسترده‌تر و پیچیده‌تر ساختارهای بوروکراتیک در حوزه‌های اقتصادی و حکومتی است. برخلاف تصور رایج که نئولیبرالیسم خواهان کاهش نقش دولت است، این اندیشه در واقع فلسفه‌ای سیاسی و برنامه‌ای سیاستی است که دولت را به عنوان بازیگری کلیدی در جهت بازآفرینی جامعه بر مبنای آرمان‌های خود معرفی می‌کند. مطابق تأکیدات میشل فوکو، نئولیبرالیسم نمایانگر شکل تازه‌ای از لسه‌فر نیست، بلکه دولت را در جایگاهی قرار می‌دهد که برای تعیین معنای آزادی اقتصادی و پیاده‌سازی آن در عمل، نقشی اساسی و تعیین‌کننده ایفا می‌کند. از منظر نئولیبرال‌ها، پذیرش دخالت دولت در تنظیم و مدیریت عوامل کلان اقتصادی، مانند جریان‌های نیروی کار، برای نیل به اهداف استراتژیک اقتصادی امری طبیعی و ضروری تلقی می شود. اعتقاد به دولت قدرتمند به خودیِ خود با سنت‌های پیشین لیبرالیسم سیاسی در تعارض نیست. مبنای فلسفهٔ سیاسی لیبرال توماس هابز، دولت را پیش‌شرط آزادی دانسته که نیازمند قدرتی متمرکز برای حفظ جامعه‌ای مدنی است. نئولیبرال‌ها معمولاً این سنت بدبینانه‌تر از فلسفهٔ لیبرال را برای کار برمی‌گزینند و همین نگرش را نسبت به دولت مطلق‌گرایی دارند که چارچوبی پیشینی را برای آزادی ارائه می‌دهد. آن‌ها بیش از همه به لیبرال‌های برابری‌طلب و خوش‌بینی بدگمان هستند که بازارها و جامعهٔ مدنی را به‌مثابه فضاهایی بالقوه از خودقانونی و خودنظارتی می‌دانند (دیویس، ۲۰۱۷).

طرفداران نئولیبرالیسم، هرچند با مداخله مستقیم دولت در تعیین قیمت‌ها و فرآیندهای تولید اقتصادی مخالفت دارند، اما در عین حال به وجود ناکارآمدی‌هایی در سازوکار بازار، به‌ویژه در زمینه تخصیص منابع، اذعان می‌کنند. از دیدگاه آنان، آزادی اقتصادی مطلق می‌تواند به تضعیف رقابت منجر شود و در نهایت، زمینه ساز شکست بازار در تخصیص بهینه منابع گردد. بر این اساس، هرگاه شرایط رقابت در بازار با مخاطره مواجه شود، دخالت دولت ضروری تلقی می‌شود. این مداخله می‌تواند از طریق جلوگیری از رفتارهای ضد رقابتی، محدودسازی رویه‌هایی که به خروج سرمایه از چرخه رقابت منجر می شود، حمایت از تولیدکنندگانی مانند کشاورزان در عرضه محصولات فاسدشدنی و اقدامات مشابه صورت پذیرد. در این چارچوب، نقش دولت نه جایگزینی سازوکار بازار، بلکه ایجاد و حفظ بستر رقابت واقعی است؛ امری که از طریق به‌کارگیری قوانین ضد انحصار و ابزارهای تنظیمی محقق می‌شود

(غفاری، ۱۳۷۶).

از منظر لیبرال‌های سیاسی و اقتصادی، از جمله آدام اسمیت، یکی از مهم‌ترین مزیت‌های بازار آن است که افراد را در چارچوبی مشترک گرد هم می‌آورد. بازار نوعی صورت‌بندی نوین از برابری را پدید می‌آورد که در آن کنشگران اقتصادی در موقعیتی نسبتاً هم‌سطح به مبادله می‌پردازند و از طریق تعامل، نوعی هم‌سویی و تفاهم متقابل شکل می‌گیرد. در نهایت، این فرایند مبادله به کاهش تنش‌ها و ایجاد نوعی ثبات و آرامش اجتماعی منجر می‌شود. در مقابل، رویکرد نئولیبرالی برداشت متفاوتی از کارکرد بازار ارائه می‌دهد. در این دیدگاه، سرمایه‌داری بیش از آنکه بر هم‌گرایی و تلفیق تأکید داشته باشد، بر تمایز و تفکیک استوار است. رقابت در این چارچوب، ابزاری برای جداسازی افراد و گروه‌ها تلقی می‌شود؛ به‌گونه‌ای که رهبران از پیروان، برندگان از بازندگان و کنشگران فعال از افراد کم‌تحرک متمایز می‌گردند. حتی در تحلیل های نئولیبرالی، این منطق تفکیکی به حوزه های اجتماعی و فرهنگی نیز تسری می‌یابد و گروه‌های مختلف انسانی بر اساس میزان بهره‌وری و سازگاری با منطق بازار از یکدیگر متمایز می‌شوند. بر این اساس، هرگونه سیاست یا اقدام دولتی که بتواند این فرآیند تمایز و رقابت را تقویت کند، از جمله اصلاحات در نظام آموزشی، اقدامی مطلوب ارزیابی می‌شود. در سطح کلان نیز کشورها تشویق می‌شوند همانند بنگاه‌ها یا برندها، با اتخاذ راهبردهای متمایز، جایگاه رقابتی خود را در عرصه رقابت جهانی تثبیت کنند (دیویس، ۲۰۱۷).

تئوری فون هایک با وجود ایجاد تعادلی میان لیبرالیسم و نئولیبرالیسم و ارائه نسخه تعدیل شده بازار آزاد، برای به‌کارگیری در ساختارهای دولتی با موانعی روبه‌رو است که به عنوان مهم‌ترین مورد آن می‌توان به بی‌توجهی نسبت به عوامل شکست بازار یعنی اثر خارجی، کالاهای عمومی، کنترل بازار و عدم تقارن اطلاعات در بازار اشاره کرد. موضوعی که در حوزه کالاهای عمومی و اثر خارجی به صورت جدی ارتباط دارد و برای جایگزینی آن می‌توان به گفتمان مقاوم‌سازی در اقتصاد اشاره کرد. در واقع اگر یک سازوکار مبادله در معرض تکانه‌ها و شوک‌های با منشأ مختلف باشد باید آن را مقاوم نمود و یکی از مصادیق مقاوم‌سازی آن است که شکاف و نابرابری زیاد نشده و تلاش شود تا عدالت در ابعاد مختلف آن جاری و ساری باشد و این مهم جزو مواردی است که در تئوری هایک به آن توجهی نشده است. در این باره

از بررسی‌های جونز[1] (۲۰۲۰) این‌طور می‌توان برداشت کرد که برخی منتقدان نئولیبرالیسم، نظریات فون هایک را ابزاری برای توجیه نابرابری‌های ناشی از توسعه نگاه بازار آزاد می‌دانند و معتقدند آنچه در عمل روی می‌دهد عدم پاسخ به ناتوانی‌های بازار آزاد و در عین حال تئوریزه شدن اقتصاد بازار و دست نامرئی با برخی تعدیلات در نظریات هایک است.

این در حالی است که سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، در عین پذیرش کارایی بازار و توسعه بخش خصوصی، از لیبرالیسم کلاسیکِ مبتنی بر «لسه‌فر» فاصله گرفته و با رعایت اصولی در عمل به رویکرد نئولیبرالیِ تعدیل شده نزدیک‌تر است اما در خطوط اصلی نظیر عدالت و بازتوزیع ثروت و توجه به رعایت حداقل‌ها برای اقشار فاصله خود را با این دیدگاه حفظ کرده است. در لیبرالیسم کلاسیک، دولت صرفاً به کارکردهای حداقلی (دفاع، حقوق مالکیت و خدمات عمومی) محدود می‌شد، اما اصل ۴۴ و سیاست‌های کلی آن عملاً دخالت فعال دولت در تنظیم بازار و جلوگیری از انحصار را پذیرفته است. این همان نقطه‌ای است که نئولیبرالیسم (برخلاف لیبرالیسم کلاسیک) بر آن تأکید دارد: دولت نباید غایب باشد، بلکه باید به‌عنوان ناظر و ضامن رقابت، قواعد بازی را تنظیم کند و هرگاه رقابت به خطر افتد، با ابزارهای ضد انحصار و مقررات تنظیمی وارد عمل شود. با این حال، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ از نئولیبرالیسم رادیکال نیز فراتر می‌رود، زیرا نئولیبرالیسم اغلب به‌عنوان فلسفه‌ای برای توجیه نابرابری‌های ناشی از بازار آزاد شناخته می شود در حالی که سیاست‌های کلی اصل ۴۴ به صراحت بر اهدافی چون عدالت اجتماعی، گسترش مالکیت عمومی و بهبود درآمد خانوارها تأکید دارد و از این منظر، رویکردی هنجاری و عام‌گرایانه را دنبال می‌کند که در آن، بازار نه هدف، بلکه ابزاری در خدمت منافع جمعی است.

همچنین سیاست‌های کلی اصل ۴۴ در عمل از نقدهای وارد به کاتالاکسی در حوزه شکست بازار با ابزارهای نظارتی و تنظیمی عبور کرده و تلاش دارد تا از تشدید شکاف‌های اقتصادی و نابرابری جلوگیری کند. در واقع این سیاست‌ها با تأکید بر واگذاری سهام به مردم، توسعه تعاونی‌ها و اختصاص درآمدهای واگذاری به فقرزدایی و مناطق محروم، درصدد است تا بازار را به‌گونه‌ای طراحی کند که در برابر تکانه‌ها و شوک‌ها مقاوم بوده و عدالت توزیعی را نیز تأمین نماید؛ موضوعی که در تئوری هایک

[1] Campbell Jones

(که صرفاً بر کارایی و آزادی فردی متمرکز است) جایگاهی ندارد و عملاً پاسخ به ناتوانی‌های بازار آزاد را در چارچوبی نهادی و هنجاری پیگیری می‌کند.

۳-۲. کاتالاکسی و نسبت با بازار آزاد

هایک معتقد بود که مداخله در سازوکار کاتالاکسی حتی می‌تواند به نتایج معکوس و ناخواسته‌ای بینجامد. اگر چنین باشد، آنگاه در مورد کاتالاکسی شهر نیز می‌توان گفت که اگر سازوکار فعالیت‌های موجود در شهر منجر به نتایج ناعادلانه در توزیع رفاه برای شهروندان گردد، نمی‌توان از طریق مداخله مستقیم در سازوکار کاتالاکسی، انتظار اصلاح داشت؛ زیرا چنین مداخله‌ای ممکن است در عمل نابرابری‌ها را گسترده‌تر کند. هر چه این دخالت‌ها سازوکار را بیشتر تحت تأثیر قرار دهد نارسایی آن‌ها بیشتر و کارآمدی و اثربخشی کمتری خواهند داشت (رنانی و باستانی‌فر، ۱۳۸۶). به نظر می‌رسد که معنی و مفاهیم مرتبط با کلمه کاتالاکسی دقیقاً منعکس‌کننده وضعیت ایجاد یک نظم اجتماعی-اقتصادی جدید است. این اصطلاح به عنوان مفهومی است که منطق مکانیسم مبادله را که پایه و اساس اقتصاد بازار مدرن است، توصیف می‌کند. به عقیده هایک، کاتالاکسی، جوهر اقتصاد بازار را بسیار بهتر منعکس می‌کند، زیرا نشان‌دهنده شبکه‌ای از نهادها و روابط بین افراد است که اعمالشان نظم اجتماعی ایجاد می‌کند که باعث تحقق اهداف فردی می شود. ماهیت اصطلاح کاتالاکسی این است که بر فرآیند مبادله تأکید دارد، نه بر نتایج آن. این در مورد شناخت و درک فرآیند هماهنگی اقدامات افراد و چگونگی تحقق اهداف افراد مختلف است. در تفسیر جدید کاتالاکسی، عملکرد هماهنگ‌کننده مکانیسم قیمت به یک فرآیند بحث‌برانگیز و مناقشه علمی تغییر می‌کند. جاه‌طلبی کاتالاکسی ایجاد بستری برای ارتباط مؤثر بین این رویکردهای مختلف و تعدیل بحث است که حداقل تا حدی به توسعه نظم اجتماعی-اقتصادی جدید کمک خواهد کرد (سیزچ،۲۰۲۰).

پاپایوانوف (۲۰۱۲) بیان می‌دارد هایک بازار اخلاقی را به عنوان یک نظم یا کاتالاکسی خودانگیخته توضیح می‌دهد. این نظم با مفاهیم خاصی از خیر اجتماعی و همکاری‌های سیاسی اساسی ناسازگار است. دیدگاه هایک درباره کاتالاکسی مبتنی بر درک محدودی از دانش بشری است. علاوه بر این، از پیش‌فرض‌های عینی مبادله آزاد انتزاع می‌کند. در نتیجه، دیدگاه کاتالاکسی نمی‌تواند بازار خودانگیخته را به عنوان قلمرو آزادی و صلح توجیه کند. با این وجود، فقه هایک قلمرو کاتالاکسی را به کل جامعه گسترش می‌دهد. این گسترش از طریق تبدیل تکاملی قواعد اخلاقی رفتار

به قواعد عدالت بیان شده امکان‌پذیر می شود. این دگرگونی مستلزم ارزیابی عقلانی قواعد بر حسب اصول لیبرالی نیست و بنابراین آزادی را حفظ نمی‌کند. علاوه بر این، از آنجا که کاتالاکسی یک قلمرو ذهنی است، گسترش آن به کل جامعه از نظر اخلاقی چارچوب جامع حقوق فردی و اجتماعی برابر را توجیه نمی‌کند. در عوض، ایده عدالت جایگزین را به عنوان یک فرآیند تکاملی تخصیص منابع و محدودیت قانونی سیاست اساسی توجیه می‌کند. دیدگاه هایک از سیاست تا آنجا که دیدگاه انتخاب عمومی از سیاست در نظر گرفته می شود، سیاسی است. با در نظر گرفتن انتخاب عمومی به عنوان یک نظریه سیاست رسمی، دولت‌ها را می‌توان به عنوان یک سازمان سیاسی توضیح داد که در یک جامعه بازار مالکانه ظهور می‌کند. اگر چه این سازمان در ابتدا گسترده است، اما تبدیل تکاملی بازار مالکانه به کاتالاکسی آن را به یک حالت حداقلی تبدیل می‌کند و نابرابری‌ها، انحصارات و درگیری‌های مختلف ممکن است آزادی‌های لیبرال را تهدید کند. بنابراین، اشاره می‌شود که دولت حداقلی هایکی تنها از منظر حقوقی محدود مشروعیت می‌یابد. مشروعیت بر اساس قانون اساسی که با بعد اخلاقی کاتالاکسی سازگار باشد امکان‌پذیر می شود؛ بعد اخلاقی آن چارچوب و کنار گذاشتن آن از هر نوع سیاست اساسی منجر به جهانی شدن تکاملی اجبار، بی‌عدالتی و درگیری می‌شود. هایک کتابی تحت عنوان سراب عدالت اجتماعی نگاشته است که در آن ضمن طرح و تحلیل معانی گوناگون این اصطلاح، آن را فاقد معنی می‌خواند (رضاعلی احمدی و محمدحسین تمدن، ۱۳۷۷).

سراب عدالت و رابطه کاتالاکسی با بازار آزاد یکی از نقاط اصلی فاصله گرفتن این رویکرد با مسیر طراحی شده برای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ است و به طور مشخص این سیاست‌ها در مقوله عدالت رویکردی متضاد با نگاه هایک اتخاذ کرده است. هایک هرگونه مداخله در سازوکار خودانگیخته بازار را نه تنها بی‌نتیجه، بلکه تشدیدکننده نابرابری‌ها می‌داند و عدالت اجتماعی را «سرابی» بی‌معنا می‌خواند، اما سیاست‌های کلی اصل ۴۴ با تغییر نقش دولت از مالک به ناظر و تأکید بر اهدافی چون عدالت اجتماعی، گسترش مالکیت عمومی و کاهش فقر، به دنبال تنظیم هنجاری بازار است تا از بروز نابرابری‌های فزاینده جلوگیری کند. این رویکرد، نقد پاپایوانوف را نیز تأیید می‌کند که گسترش کاتالاکسی به کل جامعه، از نظر اخلاقی نمی‌تواند چارچوب جامع حقوق فردی و اجتماعی برابر را توجیه کند. در تقابل با دیدگاه هایک که عدالت توزیعی را تهدیدی برای نظم بازار می‌داند، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ با تکیه بر مردمی سازی اقتصاد در صدد تحقق نوعی عدالت توزیعی نهادمند است. موضوعی

که در تئوری کاتالاکسی (که صرفاً بر کارایی و آزادی فردی متمرکز است) جایی ندارد و نشان می‌دهد که برای تحقق توسعه پایدار، نیاز به سیاست‌های هنجاری و بازتوزیعی است که عدالت را به‌عنوان هدفی اساسی در کنار کارایی دنبال کنند.

۳-۳. سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی و نقش دولت در کاتالاکسی

در سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که به استناد اصل ۱۱۰ قانون اساسی تدوین و ابلاغ شده‌اند، از یک سو دامنه مجاز فعالیت‌های اقتصادی بخش‌های خصوصی و تعاونی گسترش یافته و از سوی دیگر، حوزه فعالیت‌های اقتصادی دولت محدود شده است. با این حال، فراتر از جابه‌جایی سهم بخش‌ها، تحول اساسی این سیاست‌ها را باید در تغییر ماهیت عملکرد و نقش هر یک از بخش‌ها در ساختار اقتصادی کشور جست‌وجو کرد (حسینی و شفیعی، ۱۳۸۶). سیاست‌های ناظر بر کوچک‌سازی دولت در چارچوب اصل ۴۴، مجموعه‌ای از رهنمودهای راهبردی است که سوی رهبر شهید انقلاب اسلامی به سران قوای سه‌گانه و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام ابلاغ شد. هدف اصلی این سیاست‌ها، تغییر جهت نظام اقتصادی کشور از الگوی دولت‌محور به الگوی بخش‌محور و استقرار نظامی متکی بر سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه‌ریزی منسجم و صحیح است. در این چارچوب، نقش و حضور دولت در بخش‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی کاهش یافته و فعالیت‌ها و بنگاه‌های دولتی به بخش‌های غیردولتی واگذار می‌شود. هم‌زمان، بخش‌های خصوصی و تعاونی مجاز به فعالیت در حوزه‌هایی هستند که در صدر اصل ۴۴ قانون اساسی تصریح شده است. اجرای این سیاست‌ها از طریق تصویب قوانین جدید و با نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام دنبال می‌شود. مجموعه این سیاست‌ها با اهدافی همچون تسریع در رشد و توسعه اقتصاد ملی، گسترش مالکیت در سطح عموم مردم، تحقق عدالت و رفاه اجتماعی، ارتقای رقابت‌پذیری در بازارها، اصلاح و تحول نظام مالیاتی، تقویت کارآفرینی و افزایش کارآمدی بخش دولتی، تأمین منافع ملی و صیانت از حقوق مصرف‌کنندگان، ارتقای فرهنگی و هنری جامعه و تقویت نظام عمومی در حوزه‌های راهبردی کشور طراحی و اجرا شده است (الهی و همکاران، ۱۴۰۳).

دلالت‌های نظری حکمرانی اقتصادی ایران بر اساس سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی را این‌طور می‌توان جمع‌بندی کرد که نخست، دولت مالک و بنگاه‌دار را نفی می‌کند و بر خروج دولت از تصدی‌گری اقتصادی تأکید دارد. دوم، دولت را از

ورود به فعالیت‌های اقتصادی جدید خارج از حوزه‌های حاکمیتی منع می‌کند و بدین ترتیب، اندازه دولت را از منظر ساختاری محدود می‌سازد. سوم، دولت را پس از واگذاری‌ها مسئول سیاست‌گذاری، هدایت و نظارت می‌داند و نقش تنظیم‌گری آن را تقویت می‌کند. چهارم، مقابله با انحصار و تمرکز قدرت اقتصادی را وظیفه‌ای حاکمیتی تلقی می‌کند. و نهایتاً، عدالت اجتماعی و توسعه متوازن را به‌عنوان اهداف صریح سیاست اقتصادی تعریف می‌نماید. این مجموعه، نشان‌دهنده الگویی از دولت است که نه مداخله‌گر مستقیم در تولید و نه منفعل در برابر پیامدهای بازار است. در چارچوب نظریه دولت، این سیاست‌های کلی را می‌توان تلاشی برای گذار از دولت تصدی‌گر به دولت تنظیم‌گر دانست؛ گذاری که هدف آن، نه کوچک‌سازی صرف دولت، بلکه بازآرایی کارکردهای آن است. این بازآرایی، دولت را از مداخله مستقیم در انباشت سرمایه خارج می‌کند، اما نقش آن را در تنظیم بازار، مهار انحصار و مدیریت پیامدهای اجتماعی اقتصاد تقویت می‌سازد. برای اقتصاد ایران که با ترکیبی از دولت بزرگ، بازار ناقص و نهادهای ضعیف مواجه است، چنین الگویی واجد اهمیت راهبردی است. بنابراین اجرای اصل ۴۴ بدون درک این مبانی نظری، می‌تواند به انحرافاتی چون سرمایه‌داری شبه‌دولتی یا نئولیبرالیسم ناقص منجر شود. در مقابل، فهم سیاست‌های کلی اصل ۴۴ به‌عنوان پروژه‌ای برای ساخت دولت تنظیم‌گر عدالت‌محور، امکان طراحی مدلی بومی از اقتصاد سیاسی را فراهم می‌کند که میان کارایی اقتصادی و انسجام اجتماعی تعادل برقرار می‌سازد.

۳-۳-۱. سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴ و معرفت‌شناختی کاتالاکسی

نادیده گرفتن عوامل ساختاری در مدل کاتالاکسی مانند تفاوت‌های قدرت، ثروت و دسترسی به منابع را برخی از نقادان، به عنوان یک محدودیت معتبر می‌بینند که در واقع مهم‌ترین نقطه تمایز با سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴ است. در واقع چه در رابطه با نادیده گرفتن تفاوت‌ها و دسترسی‌ها به منابع برای آحاد مردم و چه در مورد عدم توجه به تفاوت‌های اجتماعی، هم پژوهشگران معتقدند که مدل کاتالاکسی این تفاوت‌ها و نابرابری‌های ساختاری را نادیده می‌گیرد. برای عدم ارائه راهکارهای مؤثر، برخی از نقادان مدعی هستند که مدل کاتالاکسی نمی‌تواند راهکارهای مؤثری برای کاهش تفاوت‌های اجتماعی و اقتصادی ارائه دهد و بهبود عدالت توزیعی را تضمین کند. به دلیل تمرکز بر نتایج و فراموشی از عدالت روند نیز، برخی از نقادان معتقدند مدل کاتالاکسی به دلیل تمرکز بر نتایج و اثربخشی اقتصادی، از مسائل عدالتی

کلیدی مانند توزیع منابع و فر صت‌ها، غفلت کرده ا ست. به نظر می‌ر سد که وظایف دولت حداقلی هایک در خدمت منافع خاص افراد عقلانی تکاملی اســـت که در آن شـرکت می‌کنند و برنده می‌شـوند. از آنجایی که دولت حداقلی هایکی و کارکردهای آن به صورت رسمی سیاسی است، آن‌ها در محافظت از کاتالاکسی در برابر نهادهای نابرابر شکست می‌خورند از جمله رقابت و پدیده‌هایی مانند انحصار بنگاه‌ها، اقتصادی و بحران‌های مالی، بیکاری، فقر و ناآرامی‌های اجتماعی. با توجه به قانون عمومی که به وظایف آن د ستور می‌دهد، دولت حداقلی هایکی می‌تواند به طور م شروع در برابر برخی ادعاها برای سیا ست‌های رفاه اجتماعی مقاومت کند. این در حالی ا ست که از ا صلی‌ترین اهداف ابلاغ سیا ست‌های کلی ا صل ۴۴ د ستیابی به یک روش نظام‌مند بازتوزیع ثروت و فراهم شـــدن زمینه برای نقش‌آفرینی آحاد مردم در مدیریت کردن منابع و بر عهده گرفتن وظایف دولت بوده اســـت تا از این طریق مقوله تنظیم گری، عدالت و کارایی به صورت توأمان محقق شود.

کاتالاکســـی، به‌ویژه در قرائت هایک، دولت را نه به دلیل فســـاد یا ناکارآمدی اجرایی، بلکه به دلیل محدودیت معرفتی، فاقد صـلاحیت هدایت اقتصـاد می‌داند. در این الگو، نظم اجتماعی نتیجه ناخواســـته کنش‌های فردی اســـت و هرگونه مداخله غایت‌مند دولت، تهدیدی برای آزادی و کارایی تلقی می شود. دولت در این چارچوب، به نهادی حداقلی و غیرغایت‌مند فرو کاســـته می‌شـــود. ســـیاســـت‌های کلی نظام جمهوری اســـلامی درباره اصـــل ۴۴ قانون اســـاســـی، اگرچه در تفاهم با نگاه هایک ضـرورت کنترل اسـتیلای و توسـعه نقش دولت در اقتصـاد را می‌پذیرد، اما از منظر نظریه دولت، با کاتالاک سی سازگار نی ست: دولت همچنان مأمور تحقق اهداف کلان (ا شتغال، عدالت، تو سعه متوازن) ا ست، چرا که معتقد ا ست نظم بازار بدون مداخله نهادی می‌تواند به انحصـــار و تمرکز قدرت منجر شـــود و دولت موظف به مداخله بازتوزیعی برای حفظ انســـجام اجتماعی اســـت. بنابراین، ســـیاســـت‌های کلی نظام جمهوری اسلامی درباره اصل ۴۴ قانون اساسی، نظم اقتصادی را نه صرفاً خودجوش و نه کاملاً طراحی‌شده، بلکه نظم نهادی–سیاسی تنظیم‌شده می‌داند.

۳-۳-۲. سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴ و دولت در نئولیبرالیسم و لیبرالیسم کلاسیک

در نئولیبرالیســـم، دولت نه‌فقط از تولید، بلکه از بســـیاری از کارکردهای تنظیمی و بازتوزیعی نیز کنار گذاشـته می‌شـود. دولت در این چارچوب، عمدتاً نقش تسـهیل‌گر انباشـــت ســـرمایه را ایفا می‌کند و منطق بازار به حوزه‌هایی چون تأمین اجتماعی،

آموزش و حتی سیاست‌گذاری عمومی تعمیم می‌یابد. نتیجه این رویکرد، اغلب تمرکز قدرت اقتصادی، تضعیف نهادهای تنظیم‌گر و افزایش نابرابری ساختاری است. سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی درباره اصل ۴۴ قانون اساسی به‌طور نظری با این الگو فاصله دارد: دولت پس از خصوصی سازی حذف نمی شود، بلکه بازتعریف می شود، تنظیم‌گری، کنترل انحصار و نظارت فعال، جزو وظایف مستمر دولت باقی می‌ماند، خصوصی‌سازی به‌مثابه ابزار سیاست عمومی تعریف می‌شود، نه منطق مسلط حکمرانی. از منظر نظریه دولت، می‌توان گفت سیاست‌های کلی اصل ۴۴ از «دولت نئولیبرال» فاصله می‌گیرد، زیرا دولت را صرفاً ضامن انباشت سرمایه نمی‌داند، بلکه آن را مسئول مدیریت تعارضات اجتماعی ناشی از بازار نیز تلقی می‌کند.

در سنت لیبرالیسم کلاسیک، دولت نهادی است که وظیفه اصلی آن تضمین شرایط بیرونی بازار تلقی می‌شود: امنیت، حقوق مالکیت، اجرای قراردادها و حفظ نظم عمومی. این الگو، دولت را از دخالت مستقیم در فرآیند انباشت سرمایه بازمی‌دارد، اما وجود آن را برای امکان پذیری خود بازار ضروری می‌داند. در این چارچوب، عدالت اجتماعی نه هدف مداخله دولت، بلکه پیامد رشد اقتصادی تلقی می‌شود. در سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی درباره اصل ۴۴ قانون اساسی، دولت نباید بازیگر مستقیم تولید و توزیع باشد، تصدی‌گری اقتصادی دولت منجر به ناکارآمدی و اختلال در رقابت می‌شود و بازار به‌عنوان سازوکار تخصیص منابع به رسمیت شناخته می‌شود. با این حال، در سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی از سطح دولت نگهبان فراتر می‌رود. دولت در این سیاست‌ها، نه‌تنها حافظ نظم حقوقی بازار، بلکه مسئول جهت‌دهی اجتماعی اقتصاد معرفی می شود. در مجموع از تحلیل نظری مکاتب لیبرال سرمایه‌داری درباره نقش دولت و تطبیق نظری آن‌ها با سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، می‌توان گفت بر اساس بند (الف) این سیاست‌ها، حوزه فعالیت‌های دولت به‌طور مشخص تبیین شده و دولت از هرگونه فعالیت خارج از این حوزه منع گردیده است. در بند (ب)، دو شریک جدی و توانمند برای دولت، یعنی بخش‌های تعاونی و خصوصی، تعریف شده‌اند. با این حال، از آنجا که تحقق اهداف مبتنی بر احیای نقش دولت صرفاً با اتکا به این دو بند کافی نبود، بندهای بعدی، به‌ویژه بند (ج)، به سیاست‌های کلی افزوده شد. مطابق بند (ج)، دولت مکلف به گسترش فرآیند خصوصی‌سازی گردیده است. در ادامه، در بندهای (د) و (هـ)، به ترتیب سیاست‌های کلی واگذاری و سیاست‌های کلی اعمال حاکمیت همراه با پرهیز از ایجاد انحصار ابلاغ و بر اجرای آن‌ها تأکید شده

ا ست. بدین ترتیب، با ت صویب بند (ج) سیا ست‌های کلی ا صل ۴۴، حرکت به سوی اقتصاد بازار تقویت شده ا ست. سیا ست‌های تعدیلی پیشین، اگرچه هر یک با هدف دستیابی به اقتصادی آزاد به اجرا درآمده بودند، اما به دلیل تداوم انحصارات قدرتمند دولتی، از کارایی لازم برخوردار نبودند. با این وجود، نقش تنظیمی دولت همچنان محفوظ باقی مانده و به بیان دیگر، مفهوم احیای دولت در چارچوبی جدید مورد توجه قرار گرفته است (حسینی و شفیعی، ۱۳۸۶).

۳-۳-۳. سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴ به‌مثابه الگوی «دولت تنظیم‌گر عدالت‌محور»

با جمع‌بندی آنچه گفته شد می‌توان سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی درباره اصل ۴۴ قانون اساسی را در چارچوب نظریه دولت و در بررسی تطبیقی با نظریه‌های اقتصاد لیبرال و رویکرد کاتالاکسی چنین صورت‌بندی کرد: نفی دولت مالک و بنگاه‌دار (نقد دولت متمرکز)، نفی دولت منفعل و حداقلی، نفی نظم بازار بی‌غایت و صرفاً خودجوش (نقد کاتالاکسی). در نتیجه، سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴ الگویی از دولت تنظیم‌گر با جهت‌گیری اجتماعی ارائه می‌دهد؛ دولتی که مستقیماً تولید نمی‌کند، قواعد بازی اقتصادی را طراحی و اجرا می‌کند و از طریق سیاست‌های بازتوزیعی، انسجام اجتماعی را حفظ می‌نماید. به نظر می‌رسد سیاست‌های کلی اجرای اصل ۴۴ در مسیر درستی با تجویز فعالیت بخش خصوصی در صدر اصل ۴۴ و در نتیجه کاهش بار بنگاه‌داری دولت و توسعه بخش‌های غیردولتی و در مقابل تقویت نقش نظارتی، هدایتی و تنظیمی دولت ابلاغ شده ا ست. در این م سیر جهت تحقق کامل اهداف این سیا ست‌های ابلاغی لازم ا ست با ا ستفاده از ظرفیت کارایی و ر قا بت در مدل های تنظیم‌گر، ر قا بت محور و شفاف اقتصادی، مداخلات و تصمیم‌گیری‌های ناکارآمد در فرآیند واگذاری‌ها، مانع از شکل‌گیری الگوی دولت تنظیم‌گر نشده و در مقابل آن را به دولتی تبدیل ننماید که گاه خود یکی از عوامل اصلی اختلال در نظام قیمت‌ها و رقابت است. تحقق الگوی دولت تنظیم‌گر با جهت‌گیری اجتماعی در چارچوب سیا ست‌های کلی ا صل ۴۴، م ستلزم تحول نهادی عمیق، افزایش شفافیت، تقویت نظارت واقعی و ایجاد بسترهای قانونی و اجرایی برای نقش‌آفرینی واقعی بخش‌های خصوصی و تعاونی و کاهش اندازه و نقش دولت در اداره اقتصاد کشور است.

جمع‌بندی

مفهوم بازار به عنوان یک کاتالاکسی و ایده عدالت به عنوان سیستمی از قواعد عمومی رفتار، بعد اخلاقی را منعکس می‌کند که سیاست اساسی را مستثنی می‌کند، اما همچنان مستلزم آن است؛ دومی نوعی سیاست است که اهدافی را دنبال می‌کند که از طریق یک برداشت هنجاری/ارزیابی از خیر اجتماعی شکل می‌گیرد. بعد اخلاقی نظریه هایک، سیاست ماهوی را مستثنی می‌کند، زیرا چنین سیاستی را هرگز نمی‌توان بر اساس پیش‌فرض‌های عمل شناختی خودانگیختگی اجتماعی و تکامل فرهنگی توضیح داد؛ در عین حال، آن بعد مستلزم سیاست ماهوی است، زیرا تنها از طریق آن می‌توان خودانگیختگی اجتماعی و تکامل فرهنگی را به عنوان یک کالای اجتماعی از نظر لیبرالیسم حفظ کرد. نابودی نهایی جامعه بزرگ به معنای نابودی نهایی است از فرآیند کاتالاکسی. رقابت نابرابر، انحصار بنگاه‌ها، بحران‌های اقتصادی، بیکاری، فقر، مشکلات اجتماعی و غیره، همه به روشی خود به خود و تکاملی به وجود می‌آیند اما این کار را می‌کنند و خودانگیختگی و تکامل کاتالاکسی را ترویج نمی‌کند. هایک سعی کرد به هر دو حمله کند با تمرکز انحصاری بر مشکل کنترل آگاهانه و آن پیامدهای منفی برای بازار آزاد و آزادی فردی. دومین عامل شکست نظری هایک به معرفت‌شناختی و مقدمات مفهوم او از اخلاق، مربوط می‌شود.

بررسی تطبیقی سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی با مفاهیم بنیادین مدیریت دولتی و مکاتب اقتصادی نشان می‌دهد که این سیاست‌ها در مسیری میان‌رو و متوازن طراحی شده‌اند؛ مسیری که در آن، اندازه دولت از طریق کاهش تصدی‌گری و واگذاری بنگاه‌ها به بخش‌های غیردولتی کوچک‌تر می‌شود، اما دولت به‌طور کامل از عرصه اقتصاد حذف نمی‌گردد. برنامه‌ریزی در این چارچوب، از ابزاری برای توسعه بخش دولتی به سازوکاری برای سامان‌دهی و هدایت بازار و توانمندسازی بخش‌های غیردولتی تبدیل می‌شود. تنظیم‌گری نیز به‌عنوان کارکرد اصلی دولت تعریف می‌گردد؛ دولتی که دیگر تولیدکننده مستقیم نیست، اما قواعد بازی اقتصادی را طراحی، اجرا و نظارت می‌کند. نفع عمومی در این الگو، نه به‌عنوان پیامد خودبه‌خودی بازار (همان‌گونه که در کاتالاکسی هایک، پیگیری منافع فردی به‌طور خودانگیخته به منافع جمعی منجر می‌شود)، بلکه به‌مثابه هدفی صریح و هنجاری تعقیب می‌شود که از طریق سیاست‌های بازتوزیعی، گسترش مالکیت عمومی و تأمین عدالت اجتماعی محقق می‌گردد. ارتباط با بازار آزاد نیز در این سیاست‌ها به‌گونه‌ای

تعریف شـــده که ضـــمن بهره‌مندی از کارایی و رقابت، از انحصـــار و نابرابری‌های ساختاری جلوگیری شود و بازار در خدمت منافع جمعی و توسعه متوازن قرار گیرد.

کاتالاکســی هایک با تأکید بر نظم خودانگیخته و فرآیند مبادله، از لیبرالیســم کلا سیک که بر تعادل بازار از طریق نهادهای م شخص باور دارد فا صله گرفته و در عین حال با نئولیبرالیســم که دولت را تســهیل‌گر انباشــت ســرمایه می‌داند تفاوت ماهوی دارد. نقطه تمایز اساسی کاتالاکسی، پذیرش نارسایی‌های شناختی در فرآیند بازار و ه شدار نسبت به مداخله نادر ست ا ست، اما منتقدان معتقدند این رویکرد با نادیده گرفتن ســاختارهای نابرابر قدرت و ثروت، آن‌ها را در قالب نظم طبیعی بازار بازتولید کرده و عدالت اجتماعی را ســرابی بی‌معنا می‌خواند؛ نقطه‌ای که گســســت بنیادین این رویکرد از سیا ست‌های کلی ا صل ۴۴ را رقم می‌زند. بر ا ساس تحلیل مفهوم کاتالاک سی در اندی شه هایک و ن سبت آن با مدیریت دولتی در اندی شه‌های لیبرالیسم و بازار آزاد، مرز ظریف میان آزادی فردی و عدالت اجتماعی در کاتالاکسی به چالش بنیادین کارایی و اخلاق در اقتصـــاد نئولیبرال بدل می‌شـــود. همچنین برخلاف لیبرالی سم اقت صادی که فرض می‌کند بازارها به طور طبیعی به رفاه عمومی منجر می شوند، کاتالاک سی نار سایی‌ها و محدودیت‌های شناختی را در فرآیند بازار می‌پذیرد و ه شدار می‌دهد که مداخله نادر ست می‌تواند نظم بازار را مختل کند؛ در حالی که لیبرالی سم اقت صادی معمولاً به نقش دولت حداقلی باور دارد، کاتالاک سی تأکید می‌کند که حتی در بازارهای خودانگیخته نیز وجود چارچوب قانونی و نهادهای میانجی ضروری است.

سیا ست‌های کلی ا صل ۴۴ را می‌توان در چارچوب نظریه دولت به‌عنوان تلا شی برای گذار از دولت ت صدی‌گر به دولت تنظیم‌گرِ عدالت‌محور صورت‌بندی کرد که در سه سطح با رویکردهای رقیب تفاوت بنیادین دارد: در مقابل کاتالاکسی که هرگونه مداخله در نظم خودانگیخته را بی‌نتیجه و تشدیدکننده نابرابری می‌داند، سیاست‌های کلی اصـــل ۴۴ با تأکید بر عدالت اجتماعی و کاهش فقر، به دنبال تنظیم هنجاری بازار ا ست. در مقابل نئولیبرالیسم که دولت را صرفاً ضامن انبا شت سرمایه می‌داند، سیا ست‌های کلی ۴۴ دولت را م سئول مدیریت تعار ضات اجتماعی نا شی از بازار نیز تلقی می‌کند و در مقابل بازار آزاد کلاسیک که دولت را نهادی حداقلی و صرفاً حافظ نظم حقوقی می‌داند، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ دولت را مسئول جهت‌دهی اجتماعی اقتصاد معرفی می‌نماید. به عبارت دیگر در این الگو با نفی هم‌زمان سه رویکرد یعنی دولت مالک و بنگاه‌دار (نقد دولت متمرکز)، دولت منفعل و حداقلی و نظم بازار

بی‌غایت و صرفاً خودجوش (نقد کاتالاکسی)، دولت می‌تواند به نهادی تبدیل شود که مستقیماً تولید نمی‌کند، اما قواعد بازی اقتصادی را طراحی و اجرا می‌کند، مقابله با انحصار و تمرکز قدرت اقتصادی را وظیفه‌ای حاکمیتی تلقی می‌نماید و از طریق سیاست‌های بازتوزیعی، انسجام اجتماعی را حفظ می‌کند. برای اقتصاد ایران که با ترکیبی از دولت بزرگ، بازار ناقص و نهادهای ضعیف مواجه است، الگوی دولت تنظیم‌گرِ عدالت‌محور واجد اهمیت راهبردی می‌باشد. فهم سیاست‌های کلی اصل ۴۴ به‌عنوان پروژه‌ای برای ساخت دولت تنظیم‌گرِ عدالت‌محور، امکان طراحی مدلی بومی از اقتصاد سیاسی را فراهم می‌کند که میان کارایی اقتصادی و انسجام اجتماعی تعادل برقرار می‌سازد. در غیر این صورت، اجرای آن می‌تواند به انحرافاتی چون سرمایه‌داری شبه‌دولتی یا نئولیبرالیسم ناقص منجر شود.

فهرست منابع

احمدی، رضاعلی و تمدن، محمدحسین (۱۳۷۷). بررسی و نقد دیدگاه هایک در مورد عدالت اجتماعی. پایان‌نامه، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).

الهی، سید محمد و خسروی، حسن و صابرراد، محمد (۱۴۰۳). سیاست‌های کوچک سازی دولت از منظر اصل ۴۴ قانون اساسی، فصلنامه پژوهش‌های نوین حقوق اداری، انتشار آنلاین از ۲۹ خرداد ۱۴۰۳.

پیغامی، عادل، عبدالملکی، حجت‌الله، عیوضلو، حسین، شریف‌زاده، محمدجواد و تنهای مقدم گلشیخی، رضا (۱۴۰۲). بررسی سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از منظر اقتصاد مردمی. دوفصلنامه مطالعات اقتصاد اسلامی، بهار و تابستان ۱۴۰۲، شماره ۳۰، ص ۴۰۵- ۴۳۲.

حسینی، سید شمس‌الدین و شفیعی، افسانه (۱۳۸۶). تعامل دولت و بازار و رویکرد تنظیم در اقتصاد ایران؛ تأملی در سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، شماره ۴۳، ص ۲۵-۶۰.

دانایی‌فرد، حسن (۱۳۸۷). چالش‌های مدیریت دولتی در ایران. چاپ دهم، پائیز ۱۳۹۵، تهران، انتشارات سمت، فصل اول، ص ۱۱-۳۲.

رنانی، محسن و باستانی‌فر، ایمان (۱۳۸۴). کاتالاکسی و عدالت: بررسی پیامدهای توزیعی مداخله در کاتالاکسی مطالعه موردی: شهر اصفهان. پژوهشنامه اقتصادی، زمستان ۱۳۸۶، شماره ۲۷، ص ۲۸۵-۳۳۱.

رنانی، محسن و باستانی‌فر، ایمان (۱۳۸۶). تحلیل نظری مداخله در کاتالاکسی و ناکارایی سیاست‌های اقتصادی. مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۶، شماره ۲۶، ص ۱-۱۸.

شقاقی شهری، وحید، علیزاده، شیوا و واحدرسولی، شیرین (۱۴۰۱). ارزیابی راهبردی سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی ج.ا.ایران الگوی مفهومی از تحقق پنج بند سیاست کلی. فصلنامه راهبرد اقتصادی، پاییز ۱۴۰۱، سال یازدهم، شماره ۴۲، ص ۲۵-۵۶.

عباسی، بیژن و براری، اکبر (۱۴۰۲). تحلیل فرآیند نظارت بر واگذاری بنگاه‌های اقتصادی موضوع اصل ۴۴ قانون اساسی. فصلنامه حقوق اداری، بهار ۱۴۰۲، شماره ۳۴، ۸۸-۱۰۹.

کرمی، حامد و شهرکی، محمود (۱۳۹۷). اصل ۴۴ قانون اساسی و مداخله دولت در اقتصاد، کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های دینی، علوم اسلامی، فقه و حقوق در

ایران و جهان اسلام.

مرکز پژوهش‌های مجلس شـــورای اســـلامی (۱۳۸۳). مبانی نظری دخالت دولت در اقتصاد، شماره مسلسل ۶۹۶۳، نوبت اردیبهشت‌ماه.

واعظی، ســـید مجتبی (۱۴۰۰). نظریه نفع عمومی و جایگاه آن در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران: از نظریه دولت تا نظریه حقوق عمومی، فصلنامهٔ مطالعات حقوق عمومی، ۱-۱۸.

Ardaiz, Oscar, Artigas, Pau, Eymann, Torsten, Freitag, Felix, Navarro, Leandro, Reinicke, Michael. (2006). The Catallaxy Approach for Decentralized Economic-based Allocation in Grid Resource and Service Markets.

Butler,E. (1983).Hayek:His Contribution to the Political and Economic Thought of Our Times. Hounslow Temple Smith.

Czech, Slawomir. (2020). Introduction to the new Catallaxy: debating economics in ۲۱st century.

Davies, William. (2017). What Is “Neo” About Neoliberalism?,

Denhardt, J. V., & Denhardt, R. B. (2007). The new public service: Serving, not steering (Expanded ed).

Hayek, Friedrich. (1964). Kinds of Order in Society.

Hayek, Friedrich. (1973). Rules and Order.

Hayek, Friedrich. (1976). The Mirage of Social Justice.

Hayek, Friedrich. (1979). The Political Order of a Free People.

Hayek, Friedrich. (1988). The Fatal Conreit.

Jones, Campbell, (2020) The Return of Economic Planning, Pages: 208, Volume 119, Number 1, Published: January 2020.

Klein, Daniel B. (1997) Constitutional political Economy. Boston: Kluwer Academic Publisher.

Menand, Louis. (2023). The Rise and Fall of Neoliberalism, The Newyorker, 17 July 2023.

Papaioannou, Theo. (2012). Reading Hayek in the 21st Century.

Vanberg, Viktor J. (2006). Corporate Social Responsibility and the “Game of Catallaxy:” The Perspective of Constitutional Economics.

Zoller, Elizabeth (2017), Introduction to Public Law, translated by Mojtaba Vaezi, Tehran: Jaavdaneh (In Persian).